

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا
وَ حَبِيبِ الْهِنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ؛

اکنون در شرایطی زندگی می‌کنیم که شاید رساترین گفتار برای بیان
آن، گفتار مولایمان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام باشد که به مردم زمان خود
خطاب کرده و فرموده‌اند:

وَ قَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي زَمَنِ لَا يَزِدَادُ الْخَيْرُ فِيهِ إِلَّا إِذْبَاراً وَ لَا
الشَّرُّ فِيهِ إِلَّا إِقْبَالاً وَ لَا الشَّيْطَانُ فِي هَلَاكِ النَّاسِ إِلَّا
طَمَعاً فَهَذَا أَوْانٌ قَوِيَتْ عُذَّتُهُ وَ عَمَّتْ مَكِيدَتُهُ وَ أَمْكَنْتْ
فَرِسَتُهُ؛

اَضْرِبْ بِطَرْفِكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ النَّاسِ فَهَلْ تُبْصِرُ إِلَّا فَقِيْرًا
يُكَابِدُ فَقْرًا أَوْ غَنِيًّا بَدَّلَ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا أَوْ بَخِيْلًا اِتَّخَذَ الْبُخْلَ
بِحَقِّ اللَّهِ وَفْرًا أَوْ مُتَمَرِّدًا كَأَنَّ بِأُذُنِهِ عَن سَمْعِ الْمَوَاعِظِ وَفْرًا
أَيْنَ اِخْتِيَارِكُمْ وَ صَلْحَاؤِكُمْ وَ أَيْنَ اِخْرَاؤِكُمْ وَ سَمْحَاؤِكُمْ وَ
أَيْنَ الْمُتَوَرَّعُونَ فِي مَكَاسِبِهِمْ؛^۱

به راستی که شما در زمانی واقع شده‌اید که نیکی و خیر پیوسته

پس می‌رود. شرّ و بدی رو می‌آورد. شیطان همواره در هلاک ساختن طمعش بیشتر می‌شود. اکنون زمانی است که وسایل و تجهیزات [اغواء و اضلال] شیطان نیرو گرفته و دام‌های مکر و حيله‌اش همه جا گسترده و شکارش تسلیم شده [و زیر پنجه‌اش افتاده] است. اینک به هر جانب که می‌خواهی چشم خود را بچرخان [دیده به هر سو که می‌خواهی بیفکن] زندگی مردم را تماشا کن [که چه می‌بینی] آیا جز این است که یا نیازمندی را می‌بینی که با فقر خود دست به گریبان است [و راضی به قضای خدا هم نیست] یا توانگری که کفران نعمت نموده [و با تمرد از ادای حقّ خدا و خلق از عهده‌ی شکر آن بر نمی‌آید] یا بخیلی که امساک حقّ خدا را وسیله‌ی ثروت‌اندوزی قرار داده است یا متمرد گردنکشی که گوشش از شنیدن اندرز و مواعظ سنگین است [اعتنایی به نصیحت ناصح مشفق نمی‌کند]. کجایند نیکان و شایستگان شما؟ کجایند آزادمردان و جوانمردان شما؟ کجایند پارسایان در کسب و کار و پاکان در کردار؟

حقّاً، ما در عصری زندگی می‌کنیم که عصر مادّیت محض است و با مردمی دمخور گشته‌ایم که اکثر آنها جز پول برای چیزی ارزش قائل نیستند و کاری جز برای پول انجام نمی‌دهند و گویی، اصلاً مسائل مربوط به معنویات و سیر و سلوک روحی به سوی خدا و تحصیل کمالات و مکارم اخلاق و سرانجام، بحث حیات پس از مرگ و بهشت و جهنّم، یک سلسله مطالب افسانه‌ای خارج از فضای فکر بشر متمدّن کنونی است.

ولی به هر حال، ما که مسلمانییم و ادّعیای پیروی از قرآن و خاندان رسالت داریم و به روز جزا و حساب و کیفر و پاداش معتقدیم، چگونه می‌توانیم با دنیای مادی همفکر و هم عمل باشیم؟

این ندای قرآن است که در گوش‌های مسلمانان طنین می‌افکند که:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ
يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ
الظَّالِمُونَ^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید، پیش از آن که روزی فرارسد که نه خرید و فروشی در کار است، تا بتوانید نجات از کیفر را برای خود بخرید؛ و نه رفاقتی و نه شفاعتی که سودی به حالتان داشته باشد و کافران از جمله‌ی ستمگرانند.

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ
مَعْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ^۲

شیطان شما را به هنگام انفاق، از فقر و تهیدستی آینده می‌ترساند و وادار به زشتی‌ها [و خودداری از انفاق] می‌کند؛ در حالی که خداوند به شما وعده‌ی آمرزش و افزایش می‌دهد؛ خداوند رحمت و قدرتش وسیع و عالم به همه چیز است.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۴.

۲- همان، آیه‌ی ۲۶۸.

مَنْ تَيَقَّنَ أَنَّ اللَّهَ مُخْلِفٌ مَا يُنْفِقُهُ لَمْ يُمْسِكْ عَنِ الْإِنْفَاقِ؛^۱
 کسی که باور داشته باشد که خدا عوض آنچه را انفاق می کند
 خواهد داد، هیچگاه از انفاق خودداری نمی کند.

این جزوه‌ی مختصر متن مکتوب چند جلسه گفتار در خصوص آیه‌ی
خمس (آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی مبارکه‌ی انفال) است که هر هفته، صبح‌های جمعه،
 با حضور جمعی از برادران ایمانی در منطقه‌ی تجریش (به صورت سیار)
 تشکیل می شد. متن مکتوب گفتار هر هفته به صورت جزوه‌ی کوتاهی به نام
 «صفیر هدایت» منتشر می گردید، تا این که، به پیشنهاد برادران ایمانی، قرار
 شد مجموعه‌ی این گفتارها (پس از بازنگری و تکمیل) به صورت کتاب به
 جامعه‌ی فرهنگی مؤمنان ارائه شود. به امید آن که این گفتارها ادای خمس را
 که از واجبات پر اهمیت دینی است، به برادران و خواهران ایمانی یادآوری
 کند و همگی از برکات امتثال امر خداوند مَنان برخوردار گردیم.
 در پایان از لطف و عنایت خداوند کریم شاکرم و از زحمات ارزنده‌ی
 عزیزی که در نشر این اثر یاری کردند، متشکرم.

سید محمد ضیاء آبادی

تابستان ۱۳۸۰

گفتار اوّل

✽ تبیین آیه‌ی خمس

✽ رابطه‌ی خمس و ایمان

✽ رابطه‌ی خمس و جهاد

✽ اختلاف در اصول عقاید

اعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ
لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ
آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّنْقِي
الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛^۱

و بدانید هر غنیمت [و فایده‌ای] که به دست شما برسد پس باید
خمس [یک پنجم] آن اخراج شود برای خدا و رسول او و برای
خویشاوندان و یتام و درمندگان و در راه ماندگان. اگر به خدا
ایمان آورده‌اید و به آنچه بر بنده‌ی خود در روز فرقان، روزی
که دو گروه به هم رسیدند [جنگ بدر] نازل کردیم و خدا بر هر
کاری تواناست.

تبیین آیه‌ی خمس

در آیه‌ی خمس «وَاعْلَمُوا» خطاب به اهل ایمان است که از مصادیق
بارز اهل ایمان همان اصحاب بدر هستند که آیه در مورد آنان نازل شده، اول
آیه، مؤمنان را به علم دعوت می‌کند: بدانید، آگاه باشید، این مطلب باورتان
شود و این مطلب را در جانتان بنشانید که:

۱-سوردهی انفال، آیه‌ی ۴۱.

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ؛

بدانید هر غنیمت و فایده‌ای که به دست شما برسد باید تخمیس بشود.

باید خمس (یک پنجم) آن اخراج شود، برای مصرف خمس هم شش سهم معین شده که سه سهم آن مربوط به امام و سه سهم دیگر مربوط به سادات است.

در آیه‌ی خمس، سهم امام مقدّم بر سهم سادات ذکر شده، شاید از آن نظر که سهم سادات به مصرف زندگی شخصی سادات می‌رسد ولی سهم امام به زندگی شخصی کسی تعلق نمی‌گیرد، بلکه برای حفظ دین و تحکیم اساس مکتب تشیع است و لذا به عنوان سهم خدا و رسول و ذی القربی - یعنی امام - تعیین شده و خدا خودش را صاحب سهم و در رتبه‌ی اوّل گیرندگان خمس معرفی کرده است.

عبارت «إِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى» بیانگر آن است که مسئله مهم است. سهم امام اهمّیتش از سهم سادات بیشتر است؛ چون سهم امام برای حفظ آیین حق و اعلای کلمه‌ی توحید است، مربوط به خدا و رسول اوست. یعنی باید از این راه، یاد خدا در عالم حفظ شود و احکام خدا جاری شود و نام رسول باید در دنیا احیا گردد. عظمت و شخصیت ذی القربی و امام باید در عالم و در میان جامعه‌ی بشری محفوظ بماند؛ پس به زندگی شخصی کسی تعلق ندارد بلکه مربوط به حفظ اساس اسلام و اجرای احکام خداست.

عبارت «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ» ادای خمس را شرط ایمان معرفی می‌کند. یعنی اگر به راستی مؤمن هستید معیار ایمان کامل انفاق مال است. یعنی تصوّر

نکنید همین که اعتقادات شما بر حقّ باشد، برای نجات شما کافی است. آیا تنها این که خدا را بشناسید، به وحدانیت او معترف باشید و به نبوت، امامت و حقانیت قرآن و معاد ایمان داشته باشید کافی است؟ آیا به صرف حقّ بودن اعتقادات، اهل نجات خواهید بود؟ نه، در مرحله‌ی عمل باید آن اعتقادات شما ظاهر شود. در مرحله‌ی عمل هم خیال نکنید همین قدر که جانبازی در راه حقّ می‌کنید و سرباز مجاهد هستید و به میدان جهاد آمده‌اید کافی است. نه، این هم کافی نیست. چون به همان مجاهدین، همان اصحاب بدری که مجاهد بودند، خطاب شده که شما هم اگر بخواهید ایمانتان کامل شود، مالتان را انفاق کنید.

انفاق مال، رکن عمده است. در جهاد هم ممکن است اغراض غیر الهی در کار باشد. به عنوان نمونه؛ شخصی در جنگ میان مسلمانان و کفار کشته شد. مردم گفتند: خوشا به حالش! چه سعادت مند شد که در رکاب رسول خدا ﷺ به شهادت رسید. رسول اکرم ﷺ برای این که مردم را از مسأله‌ی مهمّ اخلاص در عمل و اصلاح نیت آگاه سازد، فرمود: نه، شما نمی‌دانید؛ او قتیل الله نشد، بلکه «قتیل الحمار» شد. کشته‌ی راه خدا نشد، کشته‌ی راه الاغ شد. الاغی را در لشکر دشمن دیده بود. از آن الاغ‌های خوب سابق که از ماشین هم برایشان بهتر بود. برای این که آن را تصاحب کند، گفت: حالا که مسلمانان به میدان جنگ می‌روند، ما هم می‌رویم و می‌کشیم و اموال می‌آوریم و غنیمت نصیبمان می‌شود و الاغ را هم برای خود می‌گیریم. او برای الاغ آمده بود، در راه الاغ کشته شد، ولی نه به الاغ رسید نه به خدا.

یا نمونه‌ی دیگر؛ مردی در میدان رزم بود. در میان دشمن، زنی به نام ام‌قیس نظر او را به خود جلب کرد. برای این که آن زن جزء غنایم جنگی و مال این مرد

شود به میدان جنگ رفت و کشته شد. این مرد در واقع مهاجر الی ام قیس بود نه مهاجر الی الله.

پس حتی در جهاد هم انگیزه‌ها مختلف است. شاید برای نشان دادن دلیری و شجاعت و شهامت باشد. گاهی هم کسی به قصد انتحار (خودکشی) دنبال راهی می‌گشته و به جنگ آمده تا کشته شود. ولی در انفاق مال، اغلب این طور نیست. کسی بخواهد محبوب را از خود جدا کند در حالی که زنده است و می‌خواهد بماند و مال داشته باشد، به این سادگی محبوب را از خود جدا نمی‌کند؛ مگر این که محبوب برتری را پذیرفته باشد که این محبوبِ پایین را فدای او کند و لذا آیه خطاب به مجاهدین است:

شما اگر بخواهید ایمانتان خوب ظاهر شود و کمال ایمان در شما بروز کند انفاق مال کنید. اگر راست می‌گویید که به الله ایمان دارید، خمس مالتان را بدهید. ایمان به الله یعنی چه؟ باید این سخن قدری شکافته شود. الله یعنی آن ذات اقدس الهی، خالق و آفریدگار مدبر، علیم و قدیری که حکیم است؛ یعنی او می‌خواهد راه سعادت را به انسانی که آفریده است، نشان دهد و او را به کمال برساند. او برنامه و شریعت و حلال و حرام دارد. امر و نهی دارد، او ثواب و عقاب و کیفر و پاداش دارد. سریع الحساب و شدید العقاب است. اینها باورتان بشود. او آن کسی است که می‌فرماید:

أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُشْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ^۱

آیا مردم خیال کرده‌اند همین قدر که گفتند به خدا و رسول ایمان آوردیم کافی است؟

دیگر آنها را به صحنه‌ی امتحان نمی‌آورند؟ در حالی که سخت اشتباه می‌کنند. خدا آنها را به صحنه‌ی امتحان می‌آورد. یکی از آن صحنه‌ها، انفاق مال است. امتحان‌شان می‌کند تا ببیند آیا آن قدر آشنایی با حضرت حق پیدا کرده‌اند و حکمت او را تشخیص داده‌اند و هدف خلقت را فهمیده‌اند که از مال خود انفاق کنند یا خیر؟

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا
يَحْكُمُونَ^۱

آیا مردمی که تبهکاری می‌کنند، می‌پندارند که ما آنها را با مردم مؤمن نیکوکار یکسان قرار می‌دهیم که مرگ و حیاتشان یکسان باشد؟ چه بد داوری می‌کنند!

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي
الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ^۲

آیا این قدر نظام ما هرج و مرج است که انسان‌های تبهکار را با انسان‌های متقی یکسان بدانیم و به همان ادعایشان اکتفا کنیم؟
وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدِيكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ
الْخَاسِرِينَ^۳

این گمان خود ساخته‌ی شماست. این پندار را نزد خود ساخته‌اید و در ذهن خود نشانده‌اید و برخلاف حکمت به ما نسبت داده‌اید و

۱-سوره‌ی جائیه، آیه‌ی ۲۱.

۲-سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۸.

۳-سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۲۳.

همین گمان است که شما را به هلاکت می افکند.

یک عمر با همین گمان خود ساخته، زندگی می کنید، که خدا کریم است و علی علیه السلام شفیع است، اینها را می گوید، عمرتان تمام می شود و هنگام مرگ سر از خواب بر می دارید و می بینید هیچ چیز ندارید. خاسر و زیانکارید. آیا به راستی به خدایی با این اوصاف معتقدید؟ او را باور کرده اید؟

... وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا...!

... و آنچه بر بنده مان نازل کردیم...

به آنچه ما بر بنده‌ی خود نازل کرده ایم ایمان آورده اید؟ هر کلمه‌ای که در قرآن تعبیر می شود نکاتی دارد. تعبیر به انزال شده، «انزلنا»، ما نازل کرده ایم. یعنی، چنین نیست که این احکام و شریعت همچون قوانین بشری باشد که مردم با فکر خود می سازند تا زندگی ظاهری شان را منظم کنند. گاهی اشتباه می کنند و به خطا می روند. انواع و اقسام تبصره‌ها می زنند تا آن قانون درست شود، اما باز هم اصلاح نمی شود. انزال هم بیانگر آن است که از عالم ربوبیت پایین آمده، عالمی که سهو و اشتباه و خودکامگی و خودخواهی ندارد بلکه رافت و رحمت دارد و می خواهد شما را به سعادت برساند. این قانون خمس از آن عالم پایین آمده، ما نازل کرده ایم. تعبیر به «ما» می کند، چون گاهی قرآن تعبیر به «من» و گاهی تعبیر به «ما» می کند، من چنین می کنم یا ما چنین می کنیم. هر مقامی تعبیری را اقتضا می کند. آنجا که مقام توحید مطرح است، می خواهد وحدانیت معبود را نشان دهد، جای «ما» گفتن نیست، باید «من» باشد تا هیچ شائبه‌ی شرکی در کار نباشد.

...یا مُوسى ﷺ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاحْلُغْ نَعْلَيْكَ...^۱

...ای موسی، من خدای تو هستم...

اینجا گفتن این که «ما خدای تو هستیم» معنا ندارد. «من» یعنی هیچ

شریکی ندارم.

إِنِّي أَنَا اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَاقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي^۲

در این آیه‌ی شریفه «من» چندین بار تکرار شده است:

۱- اِنِّي: «من».

۲- أَنَا: «من».

۳- لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا: هیچ معبودی در عالم جز «من» نیست.

۴- فَاعْبُدْنِي: «من» را عبادت کن.

۵- اقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي: فقط یاد «من» در جان تو زنده باشد، نماز برای

یاد «من» باشد. در اینجا «من» جا دارد چون مقام توحید است. می‌خواهد انسان

را به مقام توحید و وحدانیت معبود آگاه کند.

گاهی مقام تهدید است؛ آنجا هم «من» گفته می‌شود:

فَدَّرَنِي وَمَنْ يُكْذِبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ...^۳

مرا واگذار با این کسانی که تکذیب قرآن می‌کنند...

«من» باشم و آنها. آنجا که از لحاظ قدرت می‌خواهد تهدید کند

می‌گوید: «من» خودم به حسابشان می‌رسم.

۱- سوره‌ی طه، آیات ۱۱ و ۱۲.

۲- همان، آیه‌ی ۱۴.

۳- سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۴۴.

ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا؛^۱

مرا با آن که [او را] تنها آفریدم و اگذار.

وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولَى النَّعْمَةِ...؛^۲

و مرا با تکذیب کنندگان توانگر و اگذار...

اینجا هم مقام «من» گفتن است، چون مقام تهدید است.

نَبِيٌّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۱۰﴾ وَ أَنْ عَذَابِي هُوَ

الْعَذَابُ الْأَلِيمُ؛^۳

به بندگان من بگو: [اگرچه] من غفور و رحیم هستم [ولی به جای

خودش هم] عذاب دردناک دارم.

گاهی مقام ترحیم است، می خواهد رحمت و عطف خود را نشان دهد در

آیه ی:

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ

إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ؛^۴

کلمه ی «من» چند بار تکرار شده است:

وقتی بندگان "من" راجع به "من" از تو می پرسند، بگو: "من"

نزدیکم. کسی که دعا کند و من را بخواند جوابش می دهم.

حرف "من" را بپذیرند. به "من" ایمان بیاورند.

پس گاهی مقام، مقام توحید است و گاهی تهدید و گاهی ترحیم که

۱-سورده مدثر، آیه ی ۱۱.

۲-سورده مزمل، آیه ی ۱۱.

۳-سورده حجر، آیات ۴۹ و ۵۰.

۴-سورده بقره، آیه ی ۱۸۶.

در هر سه مقام «من» گفته می‌شود. گاهی هم مقام حاکمیت، قهاریت، مدیریت و فرمانروایی است. اینجا «ما» گفته می‌شود:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛^۱

ما خودمان قرآن را نازل کرده‌ایم، خودمان هم حفظش می‌کنیم.

این از موضع قدرت سخن گفتن است.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا؛^۲

ما قرآن را به تدریج بر تو نازل کردیم.

در آیه‌ی مورد بحث نیز مقام حاکمیت، قهاریت و فرمانروایی مطرح

است؛ می‌فرماید: ما نازل کردیم، باید مطاع باشیم.

عَلَى عِبْدِنَا؛

بر بنده‌ی خود نازل کرده‌ایم. اینجا کلمه‌ی «عبد» تعبیر شده. نفرموده:

«أَنْزَلْنَا عَلَى رَسُولِنَا يَا نَبِيَّنَا». یعنی او چیزی از خود نمی‌گوید. او بنده

است. آنچه گفته، ما گفته‌ایم. او از آن جهت که بنده است مورد حمایت

ماست. چون بنده‌ی ماست، ما عنایت به او داریم و قرآن خود را بر او نازل

کردیم. از خود چیزی اظهار نمی‌کند چنانچه یک کلمه بر خلاف گفته‌ی ما

بگویند، رگ دلش را می‌بریم:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿۱﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿۲﴾ ثُمَّ

لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ؛^۳

و اگر [او] برخی سخنان را به ما نسبت می‌داد دست راستش را

۱-سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

۲-سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۳.

۳-سوره‌ی حاقه، آیات ۴۴ تا ۴۶.

سخت می گرفتیم؛ سپس، رگ قلبش را قطع می کردیم.
 او حقّ ندارد تَقَوُّل کند (یعنی کلمه‌ای که ما نگفته‌ایم به ما نسبت دهد) او بنده است و یلّی ارتقاء هم عبودیت است. چون بنده است، بالایش برده‌ایم و رسول و نبیّش کرده‌ایم.

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِرَسُولِهِ يَا بَنِيَّهِ
 الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى...!

نفرموده: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِرَسُولِهِ يَا بَنِيَّهِ» چون بنده است بالایش می‌بریم، بندگی و عبودیت نردبان ارتقاء و معراج است. سرچشمه‌ی همه‌ی کمالات و مقامات معنوی، عبودیت است. خداوند متعال می‌فرماید: بنده باشید تا شما را به مقام عالی برسانم. او (پیامبر) بنده است، شما هم بنده باشید و لذا ما هم در نمازهای یومیّه، اوّل کمالی که برای رسول اکرم ﷺ در تشهد اقرار می‌کنیم، عبودیت است. می‌گوییم:

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛

اوّل شهادت به عبودیتش می‌دهیم؛ کمالی که پایه‌ی همه‌ی کمالات است. او چون بنده است، رسول است.

مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ؛

آنچه ما در روز بلا بر بنده‌ی خود نازل کردیم.

شما ایمان آورده‌اید به الله و به آنچه ما در روز بدر بر بنده‌ی خود نازل کردیم. از روز بدر در آیه تعبیر به يَوْمَ الْفُرْقَانِ شده؛ روزی که حقّ و باطل از هم جدا شد. چون روز بدر لطف و عنایت خدا درباره‌ی اهل ایمان بارز

شد. در جنگ بدر، عده‌ی مسلمانان سیصد و سیزده نفر بیشتر نبود و مسلح و مجهز هم بودند. دشمن هم تقریباً سه برابر آنها و مسلح و مجهز بود. تمام موازین عادی اقتضا می‌کرد که مسلمانان مغلوب و دشمن پیروز شود. اما، برخلاف جریان عادی، مسلمان‌ها پیروز شدند. همین جمعیت کم به رغم نداشتن مهمات جنگی پیروز شدند و لذا یوم الفرقان است. چون معلوم شد که اینها حق هستند و دشمن باطل و به مسلمانان از غیب مدد می‌رسد.

يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛

آن روزی بود که دو گروه مسلمین و مشرکین با هم تلاقی کردند و خدا بر همه چیز تواناست.

اوست که می‌تواند جمعیت کم غیر مجهز را بر جمعیت زیاد و مجهز پیروز کند. احتمالاً منظور از آنچه در روز بدر نازل شده، همان خوارق عادات است. از جمله این که ملائکه به کمک مسلمانان آمدند که در آیات اول سوره‌ی انفال به آن اشاره شده و همچنین فرمود: ما خواب را بر شما مسلط کردیم (در آن شبی که فردایش می‌خواستید بجنگید) تا مضطرب نباشید و با آرامش خاطر بخوابید. سکینه و آرامش در دل شما مسلمانان ایجاد کردیم و رُعب شما را در دل کفار انداختیم.

... وَ لَتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ...؛^۱

... تا این که دل‌های شما به [نصرت حق] مطمئن و آرام شود...

... سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ...؛^۲

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۱۰.

۲- همان، آیه‌ی ۱۲.

...به زودی در دل‌های کسانی که کافرنند رعب و ترس

می‌افکنیم...

روحیه‌ی شما را تقویت کردیم. در شما طمأنینه و در آنها رعب پیدا شد. اینها خوارق عاداتی بود که روز بدر ظاهر شد. پس ممکن است منظور از ما «أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ» همان خوارق عادات باشد. یعنی نزول ملائکه و آمدن باران در آن موقع که تشنه بودند و آب نداشتند و خود را شست و شو دادند و زمین زیر پایشان سفت شد. احتمال دارد که این تعبیر مربوط به نزول آیات انفاق مال باشد که ما این آیات را نازل کردیم.

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...^۱

هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی‌رسید مگر این که از آنچه

دوست دارید انفاق کنید...

این آیات در مورد انفاق مال است؛ مطمئن باشید که شما هرگز به خیر و سعادت و نجات نمی‌رسید مگر این که از محبوب خود انفاق کنید. از همان چیزی که دوستش دارید و در دل شما محبتش جای گرفته است دل برکنید، محبت مال را از دل خود بیرون کنید و حب خدا را در دل بنشانید. محبوب ادنی را فدای محبوب اعلیٰ کنید.

...وَمَا تَقْدَمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَوْ

أَعْظَمَ أَجْرًا...^۲

آنچه برای خود [تا زنده‌اید برای برزخ و محشرتان] پیش

۱-سوردهی آل عمران، آیه‌ی ۹۲.

۲-سوردهی مزمل، آیه‌ی ۲۰.

می فرستید، مطمئن باشید ما به شما بر می گردانیم و بهتر از آن را
به شما می دهیم...

وَ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ
فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ
مِنَ الصَّالِحِينَ؛^۱

از آنچه به شما روزی کرده ایم انفاق کنید قبل از این که مرگ
شما را در یابد. پس [با حال اعتراض] بگویید: پروردگارا، چرا
عمر مرا طولانی نکردی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم.

تا نمرده اید از مال خود انفاق کنید. زیرا، وقتی مرگتان فرا رسد نادم و
پشیمان خواهید شد و خواهید گفت: ای خدا، می شود ما را به دنیا بازگردانی
تا انفاق مال کنیم و از صالحان باشیم؟ جواب می شنوید: نه، دیگر بازگشتی در
کار نیست. پس ممکن است «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا» اشاره به این آیات باشد.

۱-سوردهی منافقون، آیهی ۱۰.

رابطه‌ی خمس و ایمان

در تمام قرآن درباره‌ی مسئله‌ی خمس تنها در یک جا سخن به میان آمده و آن آیه‌ی چهل و یکم سوره‌ی انفال است. آیه‌ی خمس به دنبال آیات مربوط به انفاق مال و آیات مربوط به جهاد آمده است و با هر دو موضوع تناسب دارد؛ از آن نظر که ادای خمس از مصادیق انفاق مال است و انفاق مال در قرآن کریم از علایم ایمان و از صفات مؤمن محسوب شده است. خداوند متعال در سوره‌ی مبارکه‌ی انفال صفات مؤمن را چنین تشریح می‌فرماید.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢٠﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٢١﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا...^۱

آنان که مؤمن راستین هستند، وقتی یاد خدا به میان می‌آید دل‌هایشان از درک عظمت خدا ترسان و هراسان می‌گردد و وقتی آیات خدا بر آنها خوانده می‌شود، درجه‌ی ایمانشان بالا می‌رود و همواره توکل بر خدا دارند، نماز را به پا می‌دارند و از آنچه به آنها داده‌ایم انفاق می‌کنند...

در آیه‌ی خمس نیز معیار ایمان کامل، ادای خمس معرفی شده است.

خداوند می‌فرماید:

۱- سوره‌ی انفال، آیات ۲ تا ۴.

إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ؛

اگر ایمان به خدا آورده‌اید.

اگر به راستی به خدا و قرآن ایمان آورده‌اید، خمس را ادا کنید. پس معیار ایمان کامل ادای خمس است و عجیب آن که مخاطبان این آیه اصحاب بدر هستند. یعنی کسانی که مجاهد بوده‌اند، جان بر کف برای دفاع از اسلام آمده‌اند. با توجه به شرایط خاصی که اصحاب بدر داشته‌اند، آنها را می‌توان گروه بنیادی اسلام محسوب کرد. حسابشان از حساب رزمندگان سایر غزوات جداست. به فرموده‌ی رسول اکرم ﷺ اگر آنان نبودند، اسلام از بین رفته بود. چون در همان شبی که فردای آن قرار بود جنگ بدر واقع شود. شب هفدهم ماه رمضان سال دوم هجرت - مسلمانان، به علت کمبود تجهیزات و قوا، دچار اضطراب شدند. از امام امیرالمؤمنین علی عليه السلام نقل شده که رسول اکرم ﷺ در آن شب تا صبح مشغول عبادت و دعا به پیشگاه خدا بود و این جمله را آن شب فرمود:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةُ الْيَوْمَ لَا تُعْبَدُ بَعْدَ الْيَوْمِ؛^۱

خدایا، اگر این گروه شکست بخورند و از بین بروند، دیگر تو عبادت نخواهی شد.

دیگر روی زمین دین و عبادتی نخواهد بود. این نشان می‌دهد که اصحاب بدر دارای اهمیت فوق‌العاده هستند و در تحکیم اساس اسلام بسیار مؤثر بوده‌اند. در عین حال، در این آیه خطاب به همان گروه می‌فرماید: شما که جان بر کف گرفته‌اید و با این صلابت روحی و قوت ایمان به جنگ

۱- مناقب، جلد ۱، صفحه ۱۸۸؛ بحار الانوار، جلد ۱۹، صفحه ۳۲۴، باب ۱۰.

کفّار آمده‌اید، اگر ادای خمس نکنید، مؤمن نیستید؛ باید خمس اموالی را که در این جنگ از کفّار به دست آورده‌اید، بدهید تا در زمره‌ی مؤمنین به «الله» و «ما أنزلنا علی عبدنا» محسوب بشوید و این خیلی مسئله‌ی بزرگی است و به‌راستی عجیب است. به قول معروف از جان بالاتر که چیزی نیست.

اینها آمده‌اند جان بدهند و عده‌ای هم در این راه جان دادند. در همین حال به آنها خطاب می‌شود که صرف آمدن به جهاد، نشانه‌ی ایمان کامل نیست؛ اگر همراه جان بر کف گرفتن، مال هم بر کف گرفتید، مؤمن کامل خواهید بود. چون مال، محبوب انسان است و در این شگّی نیست. حتّی برخی مال را شیرین‌تر از جان دانسته و گفته‌اند: مال است، جان نیست که به آسانی بشود داد!

آری، مال محبوب است و محبوبیتش هم طبیعی است. قرآن هم تصدیق می‌کند که محبوب است و اگر محبوب نبود، انفاقش ارزش نداشت. انفاق محبوب کمال است و گرنه خروارها کلوخ را در دریا بریزند، مشکلی به وجود نمی‌آید. اما آیا یک سگّه‌ی طلا را می‌توانید به آسانی از خود دور کنید؟ در قرآن، آیات زیادی درباره‌ی محبوبیت ثروت در نزد انسان آمده است. حُبّ مال که مذموم نیست، طبیعی است. باید محبوب باشد. اگر نباشد انفاقش بی‌ارزش است.

أَلْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ
خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا؛^۱

مال و فرزندان زینت زندگی دنیاست و اعمال صالح ماندگار نزد

۱-سوردهی کهف، آیه‌ی ۴۶.

البته شاید بهتر باشد جمله‌ی دیگری (در موضوع حب مال) بیان شود تا اشتباه برداشتی صورت نگیرد

پروردگار تو بهتر و امیدوار کننده تر است.

مال و فرزندان، زینت زندگی دنیا است. زینت که مذموم نیست.

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...^۱

بگو: زینت خدا برای بندگانش و نیز روزی‌های پاکیزه و حلال او را چه کسی حرام کرده است...؟

مال خیر است، بسیار خوب است و قرآن از مال تعبیر به خیر می‌کند؛ چرا

که وسیله‌ی رسیدن به سعادت ابدی است و انسان به این خیر حبّ شدید دارد.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿۶۷﴾ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ ﴿۶۸﴾ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ^۲

به راستی انسان در برابر پروردگار خود بسی ناسپاس است و او

خود بر این [موضوع] گواه است و در واقع، انسان سخت

شیفته‌ی مال [دنیا] است.

در سوره‌ی آل عمران می‌خوانیم:

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْخَرْتِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ^۳

برای مردم زینت داده شده چیزهای دوست داشتنی مانند زنان،

فرزندان، اموال فراوان اعمّ از طلا و نقره و اسب‌های تربیت

۱-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۲.

۲-سوره‌ی عادیات، آیات ۶ تا ۸.

۳-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴.

شده و حیوانات اهلی و مزارع و کشتزارها؛ و حال آن که اینها [فقط] مایه‌ی برخورداری از زندگی دنیا است [در صورتی که] [فرجام نیکو و شایسته نزد خداست.

آری، اگر چه امور مادی از قبیل زنان و فرزندان و اموال فراوان (طلا و نقره و مرکبهای ممتاز و چارپایان و مزارع) در نظر آدمیان مزین آمده است، منتها مراقب باشید که باقیات الصالحات و حُسنُ المآب را فراموش نکنید. و گرنه، مال باید باشد چون محبوب است و انفاق محبوب ارزنده است. در آیه‌ای خداوند متعال در توصیف نیکان می‌فرماید:

... وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالصَّالِحَاتِ وَ
الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَ
الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ ...^۱

ولیکن، نیکی [حقیقی] آن است که انسان به خدا و روز معاد و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران ایمان بیاورد و از مال و دارایی خود، به رغم علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان ببخشد و ...

نیکوکار واقعی کسی است که با این که محبت به مال دارد، آن را انفاق می‌کند. چون محبوب اوست آن را در راه خدا می‌بخشد. خاندان عصمت علیهم‌السلام که سوره‌ی «هل اتی» در شأن ایشان نازل شد، در زمره‌ی همین گروهند و سبب منزلتشان آن بود که:

وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا^۲

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۷.

۲- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۸.

و غذایشان را با آن که محبوبشان بود به فقیر و یتیم و اسیر
بخشیدند.

در اینجا ضمیر «حُبِّهِ» به «طعام» بر می گردد؛ یعنی با این که آن غذا
محبوبشان بود، آن را به نیازمندان دادند. اگر محبوبشان نبود که بخشیدنش
مهم نبود. آیا اگر انسان سه روز گرسنه بماند غذا محبوبش نیست؟ آنان سه
روز و سه شب روزه دار بوده اند و هر روز هم با آب خالی افطار کرده اند و
آنچه داشتند به مسکین و یتیم و اسیر دادند. چون این طور بوده اند، این قدر در
عالم بزرگ و با عظمت جلوه کرده اند. آنان به زبان حال خود گفته اند:

إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ...^۱

ما شما را برای رضای خدا اطعام می کنیم...

بله، با این که این طعام محبوب ماست، همین محبوب خود را برای
رضای خدا می دهیم. چون محبوب اعلائی را در نظر گرفته اند، این محبوب
ادنی را فدای او می کنند. این کمال است. بنابراین، آیه ی خمس با آیات انفاق
مال تناسب دارد. چون انفاق مال، انفاق محبوب و علامت ایمان کامل است،
ادای خمس هم انفاق مال محبوب و نشان ایمان حقیقی است و مصداق:

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا...؛

و آنان از مؤمنان حقیقی و راستین هستند...

رابطه‌ی خمس و جهاد

آیه‌ی خمس با آیات جهاد نیز تناسب دارد. در سوره‌ی مبارکه‌ی انفال راجع به جهاد هم بحث شده؛ از اوّل سوره تا آیه‌ی بیستم تقریباً همه به جهاد مربوط است. در این آیات به غزوه‌ی بدر و اصحاب بدر و اوصاف آنها اشاره شده است. در بخشی از این آیات می‌خوانیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقَيْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُلُوهُمُ
الْأُدْبَارَ ۗ وَمَنْ يُؤَلِّهْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ
مُتَحَرِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ
بُئْسَ الْمَصِيرُ^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وقتی با دشمن روبه‌رو شدید حق ندارید فرار کنید. مگر آن که هدف شما کناره‌گیری برای شرکت در نبردی [مجدد] یا پیوستن به جمعی دیگر [از هم‌زمان] باشد. [به هر حال] پشت به دشمن کردن و از میدان جنگ فرار کردن گناه بزرگی است. مشمول غضب خدا می‌شوید و جای شما جهنّم خواهد بود.

و نیز می‌خوانیم:

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ...^۲

۱- سوره‌ی انفال، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲- همان، آیه‌ی ۳۹.

وظیفه دارید در شرایط خاصی به میدان قتال و جنگ با کفار
بروید. آن قدر بجنگید تا ریشه‌ی فتنه کنده شود...

و آن قدرت حاکم طاغوتی در هم بشکند تا صدّ عن سبیل الله در میان
نیاشد و دین همه‌اش از آن خدا باشد. به دنبال همین آیات جهاد، آیه‌ی
خمس آمده است. یعنی جهاد با خمس مربوط است؛ برای این که خمس
انفاق مال و مجاهده با تمایلات نفسانی است. جنگ با نفس اماره جهاد اکبر
است، چنان که رسول خدا ﷺ به آن سربازان مجاهد که از میدان جنگ با
کفار پیروزمندان بازگشته بودند فرمود:

مَرَّ حَبِأٌ بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ
الْأَكْبَرُ؛

شما [که از جنگ برگشته‌اید و این همه صدمه‌ها دیده و شهید
داده و زخمی شده‌اید] جهاد اصغر را انجام داده‌اید و جهاد اکبر
باقی مانده [که جهاد با نفس اماره] است.

ادای خمس جنگ با نفس اماره است. نفس اماره می‌گوید: انفاق
نکن، مال خودت است. زحمت کشیدی، رنج بردی، خون دل خوردی تا این
مال را تهیه کردی. اینجاست که باید به جهاد اکبر رفت؛ پا روی هوای نفس
نهاد و نفس را زیر پا انداخت و رو به خدا رفت. پس ادای خمس جهاد هم
هست و جهاد عزّت آور است. جهاد با کفار عزّت و شرف می‌آورد. مسلمانان را
از اسارت و بردگی و ذلّت نجات می‌دهد. به امت اسلامی استقلال می‌دهد.
خمس هم همین طور است. ادای خمس هم شرف آور و عزّت بخش است و

إن شاء الله توضیح داده می‌شود که اصلاً حفظ بنیه‌ی اقتصادی اسلام بستگی به ادای خمس دارد. حفظ حوزه‌های علمیّه و تعمیم فرهنگ اسلامی و همانند سدّی محکم در مقابل هجمه‌ی فرهنگی غرب ایستادن، با ادای خمس امکان‌پذیر است؛ و اگر خمس از بین برود حوزه‌های علمیّه متلاشی می‌شوند، فرهنگ اسلامی تضعیف می‌گردد و فرهنگ دشمن غلبه پیدا می‌کند. عزّت اجتماعی و حفظ فرهنگ دینی مسلمانان بستگی به همین خمس دارد. این که آیه‌ی خمس به دنبال آیات جهاد و انفاق مال آمده، بیانگر عظمت و اهمّیت مسئله‌ی خمس است که هم از جنبه‌ی انفاق مالی هم از جنبه‌ی جهاد با نفس و تمایلات نفسانی مورد تأکید و توجّه قرار گرفته است.

اختلاف در اصول عقاید

یکی از موارد اختلاف ما با اهل تسنن مسئله‌ی خمس است. ما در اصول عقاید، در مسئله‌ی امامت، با آنها اختلاف داریم. رکن اساسی مذهب و دین ما امامت است. ما معتقدیم که امامت تحقق بخش تمام اصول و معارف دینی ماست. یعنی اگر اعتقاد به توحید و نبوت و معاد باشد ولی اعتقاد به امامت در کار نباشد، همه‌اش هیچ و پوچ است و بی‌اثر. البته، ما فعلاً در مقام اقامه‌ی برهان نیستیم، چون مکرر گفته شده است.

اعتقاد ما این است که اصل امامت رکن اصیل و پایه‌ی اساسی دین ماست که اگر نباشد، نه تنها فروع دین باطل و از بین رفته است بلکه معارف و اصول دین ما هم ارزشی نخواهد داشت. این دعا را همیشه می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ
رَسُولَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي
رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ
لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي؛^۱

خدایا، خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من
شناسانی رسولت را نمی‌شناسم. خدایا، رسولت را به من بشناسان
که اگر رسولت را به من شناسانی حجّت تو را نمی‌شناسم.
خدایا، حجّت خود را به من بشناسان که اگر حجّت خود را به

۱- مفاتیح الجنان، دعا در غیبت امام زمان (عج)، صفحه‌ی ۹۷۴.

من نشناسانی گمراه خواهیم شد.

اگر حجت و امام معصوم را نشناسم، دین ندارم. نه توحید دارم، نه نبوت و نه چیز دیگر. رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:

مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۱

کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد گویی در ایام جاهلیت مرده است.

و امام صادق علیه السلام نیز فرموده‌اند:

مَاتَ مِيتَةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ؛^۲

[چنین کسی] مرگ او مرگی توأم با کفر و دورویی خواهد بود.

کسی که امام معصوم را - که از جانب خدا منصوب است - به امامت نشناسد، مرگش مرگ جاهلیت است. یعنی اهل نجات نخواهد بود. گرچه در دنیا، بر حسب ظاهر، احکام اسلام باید بر او جاری باشد؛ اما بعد از مرگ اهل نجات نخواهد بود و مرگش جاهلی و مرگ کفر و نفاق خواهد بود.

اهل تسنن معتقدند که مسئله‌ی امامت هیچ نقشی در دین ندارد و حضرت علی علیه السلام هیچ موقعیتی در مسائل دینی ندارد. دین همان است که پیغمبر آورده: توحید، نبوت و معاد. بعد هم به امت واگذار شده است. خود امت مسئله‌ی حکومت را تدبیر می‌کنند. خیال کرده‌اند امامت یعنی همان حکومت و زعامت اجتماعی و آن را خود مردم می‌توانند اداره کنند! پس حضرت علی علیه السلام هیچ نقشی در دین ندارد و این اعتقاد، درست نقطه‌ی مقابل

۱- محجة البیضاء، للمولی محسن فیض الکاظمی، تهران، مکتبة الصدوق، ۱۳۴۰ ه.ش، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۷۴.

۲- کافی، کتاب الحجّة، باب من مات و لیس له امام، حدیث ۳.

اعتقاد ماست. ما می‌گوییم علی علیه السلام نقش اساسی در دین دارد. رسالت پیغمبر بستگی به امامت علی علیه السلام دارد که اگر امامت علی علیه السلام نباشد اصلاً رسالت نبی صلی الله علیه و آله تحقق نمی‌یابد. این گفته‌ی خداوند حکیم است که:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ
فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...!

ای رسول، آنچه ما درباره‌ی علی به تو گفته‌ایم به مردم بگو و اگر نگوئی و او را خلیفه‌ی بعد از خود معرفی نکنی، اصلاً ابلاغ رسالت نکرده‌ای...

پس معلوم است که بین ما و آنها از زمین تا آسمان فاصله است. ما می‌گوییم اگر علی علیه السلام نباشد اسلام نیست. نسبت میان اسلام و علی علیه السلام نسبت پوست به مغز و به بیان دیگر نسبت جسد و روح است. یعنی اگر علی علیه السلام نباشد، اسلام جسدی بی‌روح و پوستی بی‌مغز است. آنها می‌گویند خیر، اسلام بی‌علی هم زنده و مغزدار است.

ممکن است کسانی ما را ملامت کنند که شما چرا هر وقت درباره‌ی هر مطلبی بحث می‌کنید، با اندک مناسبتی فوراً سراغ علی علیه السلام می‌روید و در این مطلب چرا این قدر حریصید؟ ما می‌گوییم: بله، ما به این حرص افتخار می‌کنیم و عزت و شرف خود را در همین حرص می‌دانیم. نه تنها ما بلکه پیغمبر هم درباره‌ی علی علیه السلام حریص بود.

در آخر سوره‌ی توبه می‌خوانیم:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ

عَلَيْكُمْ يَا الْمُؤْمِنِينَ رُؤُوفٌ رَحِيمٌ^۱

به راستی رسولی از جنس خودتان برای شما آمد که برای او دشوار است که شما به رنج و زحمت بیفتید؛ در [هدایت] شما حریص و در حق مؤمنان دلسوز و مهربان است.

پیغمبر درباره‌ی شما حریص است. پیامبر درباره‌ی کدام یک از امور امت حریص است؟ بسیار روشن است که او حریص در امر هدایت امت است و از طرفی هم می‌داند که هدایت امت جز با علی علیه السلام و فرزندان او محقق نخواهد شد و لذا، درباره‌ی علی علیه السلام حریص بود. تا آنجا که می‌دانیم، همان روز اول که رسالت خود را ابلاغ کرد، ولایت علی علیه السلام را نیز ابلاغ کرد. این مصداق حرص است که هنوز رسالت خودش پا نگرفته، ولایت علی علیه السلام را ابلاغ می‌کند. البته، آن روز مسخره‌اش کردند و گفتند: هنوز رسالتش پا نگرفته، وصی و جانشین معین می‌کند! در میان آن جمعی که همه از نزدیکان و خویشاوندانش بودند فرمود:

من از جانب خدا مبعوث به رسالت هستم و امروز، اول کسی که اعلام کند از من تبعیت می‌کند و به یاری من برخیزد، وصی من خواهد بود.

همه خندیدند و مسخره کردند. تنها یک نفر از جا برخاست و گفت: من تابع تو هستم. تا سه روز و سه بار این مطلب تکرار شد و در هر سه بار علی علیه السلام بود که عرض کرد: من تابع تو هستم. همان‌جا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست بر شانه‌ی علی علیه السلام گذاشت و فرمود:

هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّ وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي فَاسْمَعُوا لَهُ وَ

أَطِيعُوهُ؛^۱

این وصی من و برادر من و جانشین من بعد از من است. گوش به حرفش بدهید و اطاعتش کنید.

همه خندیدند و مسخره کردند و رفتند. با وجود استهزا و تمسخر دیگران، پیامبر مأموریت الهی خود را انجام داد و حرص خودش را درباره‌ی علی علیه السلام نشان داد. بعد هم، در طول ۲۳ سال رسالتش، همیشه به اندک مناسبتی از حضرت علی علیه السلام نام می‌برد:

عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ؛^۲
علی با حق است و حق با علی است.

یا:

إِنْ شَأْنَ عَلِيٍّ عَظِيمٌ؛^۳

مقام علی عظیم و بزرگ است.

پیامبر گرامی اسلام از این سنخ عبارات فراوان گفته است. در آخر عمرش هم مطلب را علنی کرد. در آن مجمع عمومی، وقتی مردم از «حجّة الوداع» بر می‌گشتند، در کنار غدیر خم، دست علی علیه السلام را بلند کرد و او را نشان مردم داد و فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛^۴

۱- تاریخ الأمم والملوک، للطبری، جلد ۲، صفحه ۲۱۶، طبعه مصر، سنة ۱۳۰۰هـ. ق: تاریخ الكامل، لابن الأثیر الشافعی، جلد ۲، صفحه ۲۲، طبعه مصر، سنة ۱۳۰۴هـ. ق.
۲- ینابیع المودة، للقندوزی الحنفی، صفحه ۵۵.
۳- بحار الانوار، جلد ۳۹، صفحه ۲۹.
۴- تاریخ دمشق، ابن عساکر، جلد ۱، صفحات ۳۶۴ تا ۳۶۶.

تا آخرین لحظات عمرش از علی علیه السلام می گفت. در یکی از مجالس

فرمود:

مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ؛
هر که بگوید لا اله الا الله بهشتی است.

آن "دو نفر" هم نشسته بودند، گفتند:

نَحْنُ نَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛

ما می گوئیم لا اله الا الله.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست بر شانه‌ی علی علیه السلام گذاشت و فرمود:

مِنْ عِلْمَةِ ذَلِكَ أَنْ لَا تَجْلِسَا مَجْلِسَهُ وَلَا تُكْذِبَا قَوْلَهُ؛^۱

از علامت آن [توحید] این است که اگر راست می گوئید، اگر

موخّدید، جای این نشینید. [مسند او را غصب نکنید] و گفتارش

را تکذیب نکنید.

نشانه‌ی توحید شما این است. علی علیه السلام نشانه‌ی توحید شماست.

به هر حال، ما اگر درباره‌ی علی علیه السلام حرص می‌ورزیم و در همه جا

سخن از علی علیه السلام می‌گوییم، برای این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی

علی علیه السلام حریص بوده است و ما به این حرص افتخار می‌کنیم و باید چنین

حریص باشیم، چون اساس دین ماست. گذشته از دنیا، حیات ابدی ما با دین

درست می‌شود و دین هم با علی علیه السلام درست می‌شود.

آری، رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانست که اگر علی علیه السلام نباشد امام

حسین علیه السلام نیست. امام حسین علیه السلام اگر نبود، یزید و یزیدیان دین را از بین برده و

مملکت اسلامی را لجزار کرده بودند.

اگر علی علیه السلام نبود، امام صادق علیه السلام نبود. امام صادق علیه السلام اگر نبود، فرهنگ شیطانی بنی امیه و بنی عباس فرهنگ الهی اسلامی را از بین برده بود. او بود که توانست فرهنگ اسلامی را احیا کند و جلو فرهنگ اموی و عباسی را بگیرد. اگر علی علیه السلام نبود، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نبود. اگر امام زمان نباشد، دنیا ظلمتکده ای وحشتبار می شود و همه جا پر از ظلم و جور و ستم می گردد. چه کسی جز او می تواند این دنیای دیوانه را مهار کند؟ او فرزند علی علیه السلام است و اگر علی علیه السلام نبود هیچ کدام از این پاسداران دین نبودند. پس اساس اسلام و روح دین و جان قرآن همان علی علیه السلام است. آنها (اهل تسنن) می گویند:

حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛

کتاب خدا برای ما کافی است.

ما با داشتن قرآن نیازی به علی نداریم. بین ما و آنها در اصول دین اختلاف است؛ از نظر ما اصول عقاید حقّه بسته به ولای علی علیه السلام است.

گفتار دوم

✽ متعلق خمس

✽ خمس قانون فراگیر

✽ معنای غنیمت

✽ عترت، مبلین قرآن

متعلق خمس

در فروع دین هم اختلاف ما با اهل تسنن در مسئله‌ی خمس، اختلافی بارز است. ما معتقدیم که خمس یک تکلیف مهم دینی همگانی است. هر مسلمانی در هر زمانی، هر کاری که دارد باید از درآمد آن کارش خمس بدهد و لذا خمس در ردیف سایر فروع دینی ماست. در ردیف نماز و روزه و حج و جهاد و زکات است. ما می‌گوییم فروع دین از نظر ما ده تا است: نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تولی، تبری (که به غلط مشهور، تولی و تبری می‌گویند).

خمس از نظر ما یکی از فروع دین و مستقلاً یک تکلیف دینی است. ولی از نظر اهل تسنن خمس از توابع جهاد است و فقط به غنایم جنگی اختصاص دارد. آنها معتقدند که اگر مسلمانان با کفار جنگیدند و اموالی به دستشان آمد، آن اموال خمس دارد. ما می‌گوییم خمس منحصر به غنایم جنگی نیست. تمام درآمدها خمس دارد. هر مسلمانی هر شغلی که دارد، اعم از زراعت، تجارت، صنعت، کارمندی، کارگری، هر چه هست، با شرایطی که آقایان فقها بیان فرموده‌اند، وقتی درآمدش از مؤونه‌ی* سالش بیشتر شد، به آن اضافه، خمس تعلق می‌گیرد. مطلق درآمد از هر نوع کسب و کاری خمس دارد، که یکی از آنها غنیمت جنگی است که به ندرت پیش می‌آید.

* مؤونه: مخارج.

ما می‌گوییم خمس تمام زندگی اقتصادی هر مسلمانی را فرا گرفته است. همان‌طور که هر مسلمانی در هر شبانه‌روز پنج بار نماز می‌خواند و هر سال یک ماه روزه می‌گیرد، باید هر سال هم خمس بدهد. زیرا، اگر درآمدش از مخارج سالش بیشتر شود به آن اضافه خمس تعلق می‌گیرد.

حال، این اختلاف بین شیعه و سنی در مسئله‌ی خمس از کجا پیدا شده است؟ از همین آیه‌ی چهل و یکم سوره‌ی انفال پیدا شده است. چون تفسیر این آیه میان شیعه و سنی مختلف است، در حکم خمس اختلاف پیش آمده است. برای این که ما می‌گوییم مفاد آیه این است: هر درآمدی خمس دارد، هر غنیمی خمس دارد.

مَا غَنَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ؛

هر غنیمت [و فایده‌ای که] به دست شما برسد.

کلمه‌ی شیء عمومیّت دارد. یعنی هر چیزی. (مای موصوله) هم که اولش آمده عامّ است و به مفهوم «هر چه» است. کلمه‌ی شیء نیز بر آن تأکید می‌کند. هر چه غنیمت حساب شود خمس دارد. منتها، اختلاف بر سر همین کلمه‌ی «غنیمت» است. آنها می‌گویند منظور از غنیمت، غنیمت جنگی است. اگر جنگی بین کفار و مسلمانان پیش آمد و چیزی عاید مسلمانان شد، آن غنیمت است و خمس دارد. ما می‌گوییم شما این کلمه‌ی جنگ را از کجا آورده و به آیه اضافه کرده‌اید؟ شما می‌گویید:

إِنَّمَا غَنَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فِي الْحَرْبِ؛

هر غنیمت [و فایده‌ای که] در جنگ به دست شما برسد.

شما کلمه‌ی «فی الحرب» را به آیه تحمیل کردید و این خود، تفسیر به

رای و گناه است. مگر قرآن عربی نیست؟ ما در معنا کردن قرآن باید اول به لغت عرب مراجعه کنیم. چون قرآن به لغت عرب نازل شده و اگر عرب کلمه‌ای را در معنایی استعمال کرده باشد، قرآن آن را به همان معنا آورده است. لذا، در تفسیر آیات، اول به سراغ لغت می‌رویم تا ببینیم مردم عرب آن کلمه را در چه معنا استعمال کرده‌اند؟ مثلاً آیه می‌فرماید:

... كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...^۱

... صیام بر شما واجب است...

صیام لفظ عربی است. باید ببینیم در لغت عرب به چه چیز صیام می‌گویند؟ در لغت عرب می‌گویند صیام یعنی امساک، خودداری کردن. اما خودداری کردن از چه؟ قیدش در آیه نیست. ناچاریم به بیان قرآن مراجعه کنیم. زیرا خود قرآن فرموده است:

... فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛^۲

... هرگاه ندانید از اهلش بپرسید.

ببینید اهل قرآن چه می‌گویند؟ اهل قرآن پیغمبر ﷺ و آل پیغمبر ﷺ یعنی عترتند.^۳ به آنها که مراجعه کنید، می‌گویند: مراد از صیام امساک از خوردن و آشامیدن و دیگر مبطلاتی است که می‌دانیم. پس باید در تفسیر قرآن به لغت عرب مراجعه کنیم. اگر در لغت عرب هم اجمال بود به

۱- سوره بقره، آیه ۱۸۳.

۲- سوره نحل، آیه ۴۳.

۳- در حدیثی رسول خدا ﷺ در بیان آیه "فاسئلوا اهل الذکر" فرمودند: الذکر اَنَا و الائمة ﷺ اهل الذکر. من ذکر هستم و ائمه ﷺ اهل ذکر هستند (تفسیر نور الثقلین، جلد ۳، صفحه ۵۵).

اهل قرآن مراجعه می‌کنیم و اهل قرآن، در درجه‌ی اول، خود پیامبر است که خدا فرموده:

... وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ...^۱

ما قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا تو آن را بیان کنی.

نه ابوحنیفه و شافعی و مالکی و... پیامبر هم فرموده بعد از من - که مبین قرآن هستم - به قرآن و اهل بیتم رجوع کنید.

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِترَتِي؛

من در میان شما دو چیز گرانبها، قرآن و عترتم، را به یادگار می‌گذارم.

من مبین قرآنم ولی همیشه نیستم. بعد از من کسانی هستند که در هر زمانی هستند. به آنها مراجعه کنید. آنها عترت من هستند.^۲

در مورد غنیمت نیز باید به لغت مراجعه کنیم. مؤلفان کتاب‌های لغت کارشان این است که می‌گردند الفاظ عرب را جمع‌آوری می‌کنند و مشخص می‌کنند که الفاظ در چه معناهایی به کار برده شده‌اند. کتاب‌هایی از قبیل مجمع البحرین، اقرب الموارد، مقایس اللغه، مصباح، صحاح و لسان العرب.

۱- سوره نحل، آیه ۴۴.

۲- امام صادق علیه السلام روایت از پدران بزرگوارش علیهم السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، کتاب الله و عترتی اهل بیت... من در میان شما دو یادگار گرانبقدر به جای می‌گذارم؛ قرآن و عترتم که اهل بیت من هستند و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد... آن‌گاه جابربن عبدالله انصاری برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا، عترت تو کیانند؟ فرمود: علی، حسن و حسین و امامان از نسل حسین تا روز رستاخیز (معانی الاخبار، للصدوق (ر)، ترجمه‌ی عبدالعلی محمدی شاهرودی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۱۵، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲).

کسانی که اهل تحقیقند، باید خودشان به این کتاب‌ها مراجعه کنند و اگر نیستند باید از محققین بپذیرند. ما وقتی به این کتاب‌ها مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم همه‌ی این کتاب‌ها غنیمت را مطلق در آمد معنا می‌کنند. در هیچ کدام از کتب لغت، کلمه‌ی حرب نیامده است که بگویند فایده‌ی جنگی است. چون ما باید از لغت عرب معنا را بگیریم. حال، ما لغوین شیعه را کنار می‌گذاریم تا نگویند تعصب شیعی دارید. سنی را هم کنار می‌گذاریم. از یک مسیحی که لغوی عرب است و تعصب مذهبی ندارد، می‌پرسیم. مؤلف کتاب «المُنْجِد» مسیحی و عرب است. او غنیمت را این طور معنا می‌کند:

غَنِمَ الشَّيْءَ غُنْمًا فَازَ بِهِ وَ نَالَهُ؛
الْغَنِيمَةُ الْمَكْسَبُ عُمُومًا؛

غنیمت، مطلق در آمد است. بعد به قرآن مراجعه می‌کنیم می‌بینیم مشتقات این کلمه در قرآن به معنای مطلق آمده، مثلاً:

...فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ...^۱

پس غنیمت‌های بسیاری نزد خداوند است.

مَغْنَمٌ همان غنیمت است. نگفته در جنگ. خداوند مغانم و مواهب فراوان

دارد.

به روایت که مراجعه می‌کنیم، از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا ائمه‌ی اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ همه غنیمت را مطلق در آمد معنا می‌کنند. به آقایان اهل تسنن می‌گوییم شما از کجا کلمه‌ی حرب را آورده‌اید؟ شما که می‌گویید غنیمت در جنگ باید

باشد، از کجا این کلمه‌ی جنگ را آوردید و اضافه کردید؟ در لغت که نیست؛ در قرآن که نیست؛ در روایات نبوی هم که نیست؛ در روایات عترت هم که نیست؛ پس کجاست؟ این کلمه‌ی حرب اضافه است و تفسیر به رأی است. در روایت داریم:

مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَبْتَوِّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ؛^۱

کسی که قرآن را تفسیر به رأی کند [از نزد خود چیزی به قرآن اضافه یا از آن کم کند] جایگاه آتشین دارد.

۱- مرآة الانوار (مقدمه‌ی تفسیر برهان)، صفحه‌ی ۱۶۱ (نقل از میانی و روش‌های تفسیر قرآن، عباسعلی عمید زنجانی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶، صفحه‌ی ۱۳۲).

خمس قانون فراگیر

خمس در تمام زندگی اقتصادی هر مسلمان جریان دارد. حتی ممکن است یک مسلمان در شرایطی مکلف به گزاردن روزه و حج و زکات نباشد؛ مثلاً، اگر کسی مریض یا پیر است و قادر به روزه گرفتن نیست، روزه از او ساقط است. یا مسلمانی که مستطیع نیست حج بر او واجب نیست. یا اگر کسی اجناسی را که مورد تعلق زکات است، مثلاً طلا و نقره‌ی مسکوک رایج، گاو و گوسفند و شتر و گندم و جو و خرما و کشمش نداشته باشد، زکات بر او واجب نیست. اما همین آدمی که روزه و حج و زکات بر او واجب نیست، خمس بر او واجب است. برای این که بالاخره هر کسی کاری و شغلی دارد، درآمدی - اگرچه کم هم باشد - دارد. به فرموده‌ی قرآن «من شیء» هر چه، کم یا زیاد، به هر حال هر کسی کاری دارد و درآمدی دارد، در آخر سال هر چه از مخارج خود و عائله‌اش اضافه آمده باید تخمیس کند. فرضاً ۱ تومان (یعنی ده ریال) اضافه آورده، ۲ ریالش خمس است. اگر ۵ ریال اضافه آورده، ۱ ریال آن خمس است. ده سیر برنج اضافه آمده یا یک سیر فلفل و زردچوبه اضافه آمده، هر چه هست، متعلق خمس است. لازم نیست که درآمد زیاد باشد تا خمس به آن تعلق بگیرد. هر چه برای انسان فایده و درآمد محسوب می‌شود و سال بر آن گذشته و مؤونه‌ی سال نشده است، به آن خمس تعلق می‌گیرد. پس ما شیعه‌ی امامیه معتقدیم که خمس

مربوط به جهاد نیست. خواه جهادی در میان باشد یا نباشد. بلکه مربوط به مطلق درآمد است و این اختلاف ما و اهل تسنن در مسئله‌ی خمس از اختلاف در تفسیر آیه‌ی خمس نشأت گرفته است. آنها غنیمت را در این آیه به غنیمت جنگی تفسیر می‌کنند و می‌گویند غنیمت یعنی مالی که در جنگ به دست آمده است.

معنای غنیمت

شیعه می گوید: غنیمت در آیه‌ی مزبور مطلق فایده است. غنیمت یعنی درآمد و فایده از هر راهی که حاصل شود؛ دلیل ما هم خود قرآن است. گفتیم که چون قرآن عربی است باید کلمات قرآن را بالغت عرب معنا کنیم. با مراجعه به تمام کتب لغت که الفاظ مستعمل در لسان عرب در آنها جمع آوری شده است، مشاهده می شود که در هیچ کدام حرب و جنگ در معنای غنیمت لحاظ نشده است. همه گفته اند غنیمت الْمَكْسَبُ عموماً هر چه درآمد از کسب و کار است، آن غنیمت است.

الْغَنِيمَةُ الْفَائِدَةُ الْمَكْتَسِبَةُ؛

آن فایده‌ای که از کسب و کار تحصیل می شود غنیمت است.

در قرآن هم می بینیم که کلمه‌ی حرب نیست. قرآن که نگفته «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فِي الْحَرْبِ». در عرف عام نیز در معنای غنیمت حرب و جنگ را لحاظ نمی کنند. در روایاتی که از رسول اکرم ﷺ و ائمه‌ی هدی علیهم السلام رسیده نیز به همین کیفیت است. حال، از آنها که می گویند مقصود قرآن از غنیمت، غنیمت جنگی است می پرسیم دلیل شما چیست؟ چون گفتیم دلیل ما لغت عرب قرآن، استعمالات عرف و استعمال در روایات است. تنها دلیل آنها این است که می گویند آیه‌ی خمس شأن نزولش غزوه‌ی بدر است. از ابتدای سوره که خواندیم تقریباً قسمت عمده‌ی آیات مربوط به غزوه‌ی بدر بود.

حال، آقایان می گویند این آیه هم شأن نزولش غزوه‌ی بدر است و لذا، حکم خمس مربوط به غنیمت جنگی است. ما می گوئیم این مطلب یکی از مسلمات در نزد فقها و علماست و اهل تحقیق آن را اثبات کرده‌اند که هیچ وقت شأن نزول مُخَصَّص* قانون کلی نمی‌شود. شأن نزول و مورد نزول هیچ گاه حکمی کلی را به خود اختصاص نمی‌دهد. نمی‌گوید این قانون فقط مال من است. شأن نزول و مورد نزول یعنی حادثه‌ای پیش می‌آید و زمینه فراهم می‌شود تا قانون نازل شود نه این که قانون وقتی آمد بگوید تنها به این مورد اختصاص دارد. پس شأن نزول آیات قرآن کریم، که طی ۲۳ سال به تدریج نازل شده است، بدان معنی است که هر زمان شرایط و مناسبتی پیش می‌آید آیاتی به صورت قانون نازل می‌شود؛ اما این قانون منحصر به آن مورد نبود. مثلاً، پیش می‌آید که کسی می‌خواست زنش را طلاق بدهد. در این مورد آیه نازل می‌شد و حکم طلاق را بیان می‌کرد؛ یا مسئله‌ی نکاح پیش می‌آمد و آیه در این باره نازل می‌شد و حکم نکاح را متذکر می‌شد. خلاصه، شأن نزول قانون کلی را به خودش اختصاص نمی‌دهد. برای نمونه عرض می‌کنیم، آیاتی درباره‌ی ظهار در سوره‌ی مجادله نازل شده؛ ظهار این است که مردی به همسر خودش بگوید:

أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي؛

تو برای من به منزله‌ی مادر من هستی.

به این عمل می‌گویند ظهار. در زمان قبل از اسلام این چنین بود که اگر مردی به همسرش این جمله را می‌گفت، آن زن تا ابد به او حرام می‌شد؛ به

* مَخَصَّص: اختصاص دهنده.

طوری که نه دیگر برای آن مرد در خانه اش همسر بود، نه حقّ اتّخاذ شوهر دیگری داشت. پس از ظهور دین مقدّس اسلام، زنی به نام خوله نزد پیامبر ﷺ آمد و از شوهرش به نام اوس بن صامت شکایت کرد که چنین کرده و به من این جمله را گفته و من بیچاره شده‌ام، نه یک زن بی شوهرم و نه شوهردار! سوره‌ی مجادله در این مورد نازل شد که از همان اوّل سوره این قصّه شروع می‌شود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿۱﴾ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ ﴿۲﴾ وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَمْ تَوْعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۳﴾

خداوند گفتار [زنی] را که درباره‌ی شوهرش با تو گفتگو و به خدا شکایت می‌کرد شنید و خدا گفتگوی شما را می‌شنود، زیرا خدا شنوای بیناست. از بین شما کسانی که زنانشان راظهار می‌کنند [و می‌گویند پشت تو چون پشت مادر من است] آنان مادر ایشان محسوب نمی‌شوند. مادرانشان فقط کسانی هستند که آنان را زاییده‌اند و قطعاً آنها سخنی زشت و حرفی باطل

می گویند و خداوند متعال هر آینه در گذرنده و آمرزنده است. خدا حرف آن زنی را که نزد تو آمد و از شوهرش شکایت کرد شنید (بعد بیان حکم می کند و می فرماید): اگر مردی زنش راظهار کند، با گفتن این حرف، زن او مادرش محسوب نمی شود و این حرف زشت و ناپسندی است و کیفر دارد و زوجیت به این سادگی از میان نمی رود. یا باید زن خود را طلاق بدهد و مجدداً عقد کند، یا این که کفاره بدهد تا حلیت باز گردد. منتها، تحقق آن شرایطی دارد. صرف گفتن این حرف در خلوت تأثیری ندارد. مانند صیغهی طلاق است که باید دو نفر شاهد عادل حاضر باشند و حرف او را بشنوند و آن زن هم در حال حیض یا نفاس نباشد. در حال طهر غیر مواقعه باشد. اگر با این شرایط این جمله را به همسرش گفت که «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» آن وقتظهار محقق می شود و این حکم می آید که آن زن به آن مرد حرام می شود و نمی تواند با او رابطه ی زناشویی داشته باشد. یا باید طلاق بدهد و مجدداً عقد کند یا این که کفاره بدهد تا رابطه ی زناشویی حلال شود. کفاره هم در خود آیه آمده است: باید بنده ای آزاد کند؛ اگر نتوانست، دو ماه متوالی روزه بگیرد؛ اگر از این هم عاجز شد ۶۰ مسکین را اطعام کند. این کفاره یظهار است. کفاره ی مرتبه هم هست، یعنی اوّل تحریر رقبه؛ اگر نشد، دو ماه روزه بگیرد و اگر نتوانست، ۶۰ مسکین را اطعام کند. این حکم نازل شده است؛ حالا چون شأن نزول آیه مردی به نام اوس بن صامت، همسر زنی به نام خوله، بوده است، آیا باید بگوییم مختصّ به همان مورد خاصّ است و عمومیت ندارد و اگر الان در میان ما کسی این کار را کرد، این حکم را ندارد؟ معلوم است که چنین نیست و اگر به آن مورد خاصّ اختصاص یابد،

قرآن کتاب قصّه می شود که می گوید در زمان سابق چنین بوده و حکمش هم این بوده و به دیگران مربوط نیست؛ در حالی که قرآن کتاب قانون عمومی است، تا آخرین روز عمر دنیا قانون همین است. یعنی در همه جا و در هر زمان از هر کسی چنین کاری صادر شود، حکمش همین است. برخی از مفسران مثال و شاهد دیگری آورده اند که برای این مطلب مناسب است و آن این که ما این جمله را در قرآن داریم:

... لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...^۱

هر کس به مقدار توانایی اش در کارها مکلف است.

این قانون کلی است. یعنی از هر کسی کار به قدر توانایی اش خواسته اند. نماز به قدر وسعتان. اگر توانستید بایستید، اگر نتوانستید بنشینید، اگر نشد بخوابید، به پهلوی راست، اگر نشد به پهلوی چپ، اگر نشد به پشت بخوابید و رکوع و سجود را با اشاره انجام بدهید؛ ما تکلیف حرجی نداریم. روزه به اندازه‌ی وسعتان. اگر توانستید روزه بگیرید. اگر نتوانستید افطار کنید و قضای آن را بگیرید. اگر آن هم نشد کفاره بدهید. حجّ به قدر وسعتان. تمام اعمال، عبادات و معاملات به قدر وسع است. این قانون کلی است. حالا این قانون کلی در چه موردی نازل شده؟ شأن نزول آن اجرت زنان شیرده بوده است. خداوند در این آیه می فرماید:

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ

۱-سوردهی بقره، آیه‌ی ۲۳۳.

بِالْمَعْرُوفِ لَا تَكْلَفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا...^۱

شما اگر برای نوزادتان زن شیرده اجیر کرده‌اید، وظیفه دارید اجرت او را به طور متعارف بپردازید. خوراک و پوشاکش بر عهده‌ی پدر نوزاد است، اما هر کس به قدر توانایی‌اش باید اجرت بدهد...

این آیه در آن مورد نازل شده است. آیا این حکم مختص به همان مورد خاص است؟ یعنی تنها اجرت زنان شیرده باید به قدر وسع و توانایی باشد و در غیر آن مورد مثل نماز، روزه، حج و جهاد وسع و توانایی ملاک و میزان نیست؟ خیر، این قانون کلی است و اگرچه شأن نزولش اجرت زنان شیرده بوده است، اما مختص به آن نیست.

در مورد بحث ما هم این قانون که غنیمت خمس دارد قانون کلی است و اگرچه شأن نزولش غزوه‌ی بدر بوده و اصحاب بدر مخاطب بوده‌اند، اما حکم کلی است و مختص به آنها نیست. هر غنیمتی خمس دارد و از جمله‌ی آن غنایم غنیمت جنگی است. غنیمت جنگی مصداقی از مصادیق این حکم کلی است نه این که این حکم مختص به آن باشد. حالا به قول معروف، ما ماده را غلیظ می‌گیریم و می‌گوییم آیه‌ی خمس ناظر به غنیمت جنگی است اما آیا موارد دیگر رانفی می‌کند یا درباره‌ی آنها ساکت است؟ غنیمت جنگی را اثبات می‌کند که خمس دارد. اما آیا گفته است که موارد دیگر خمس ندارد؟ آیا گفته که در گنج و معدن و غوص خمس نیست؟ در ارباح مکاسب نیست؟ نگفته که نیست؛ بلکه ساکت است.

عترت، مبین قرآن

در هر جا که قرآن حکمی را در مورد خاصی گفته و راجع به سایر موارد ساکت است، وظیفه‌ی ما چیست؟ وظیفه‌ی ما فحوص در سنت است. باید به سراغ بیان رسول خدا ﷺ و عترت برویم، ببینیم آنها نظرشان چیست؟ خود قرآن مراجعه به آنها را لازم دانسته، می‌گوید در کنار من باید بیان باشد. قرآن ابهاماتی دارد، اجمال‌ها و کلی‌گویی‌ها دارد. اما تبیین و تفصیل این مطالب کلی به رسول خدا ﷺ و عترت واگذار شده. خود قرآن ما را ارجاع به رسول الله ﷺ داده و فرموده:

... ما آتاکم الرسولُ فخذوهُ و ما نهاکمُ عنه فانتهوا...^۱

... بدانید پیغمبر هم امر و نهی دارد، هر چه امر می‌کند اجرا

کنید و از هر چه نهی کرده خودداری کنید...

به حکم این آیه، پیغمبر اعظم ﷺ گذشته از این که احکام خدا را تبلیغ می‌کند، خودش هم امر و نهی دارد. ما وظیفه داریم امر و نهی او را اطاعت کنیم. بیان او در کنار قرآن لازم است. در سوره‌ی نحل هم که می‌خوانیم:

... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...^۲ ←

... ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا این که تو مبین آن باشی...

در حقیقت به پیامبر ﷺ تأکید می‌کند که وظیفه‌ی تو تنها تبلیغ

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

آیات قرآن نیست. «أَنْزَلْنَا لِتُبَيِّنَ» نیست، بلکه «لِتُبَيِّنَ» است؛ تو وظیفه داری کلیات کتاب مرا تبیین کنی. اگر بنا بود قرآن نیاز به بیان نداشته باشد که «تُبَيِّنَ» معنا نداشت. پس نیاز دارد که پیغمبر آن را تشریح کند. به حکم حدیث ثقلین هم، که مکرر گفته ایم، تمام فرق اسلامی از شیعه و سنی متفقند بر این که رسول خدا ﷺ فرموده است:


إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِترَتِي؛

من در میان شما دو چیز گرانبقدر، کتاب خدا و عترتم، را به یادگار می گذارم.

بنابراین، پس از پیامبر عترت مبین قرآن است. پس این سه نوع بیان احکام باید کنار هم باشند: بیان خدا، بیان رسول، بیان عترت، تا احکام الهی و حقایق آسمانی قرآن روشن شود. این یک مطلب اساسی است که باید در ذهن جوانها خوب جا بگیرد. چون مغرضها و شینادها خیلی زیاد هستند که القای شبهه می کنند و می گویند در کجای قرآن فلان مطلب آمده است؟ قرآن که فلان مطلب را نگفته است. باید این را بفهمیم که احکام ما تنها از قرآن به دست نمی آید. احکام دینی ما دو منبع دارد: یکی قرآن و دیگری سنت؛ یعنی بیان رسول و عترت. خود قرآن به ما دستور داده و فرموده است: از آنچه رسول گفته اطاعت کنید. پیغمبر هم فرموده که بیان عترت در کنار قرآن است.

اگر احکام دینی ما تنها متکی به قرآن باشد، در مقام عمل متحیر و سرگردانیم. هیچ کاری نمی توانیم انجام بدهیم. نمی توانیم عبادت کنیم. مثلاً، عبادت حجّ صدها حکم دارد. از وقتی که به میقات می روید و محرم می شوید

تا وقتی که تمام می شود احکام فراوانی دارد. این مناسک را شما از کجا آورده اید که به میقات که رسیدید، لباس از تن برکشیده جامه ی احرام بپوشید و لبّیک بگویید یا در حال احرام مرد نباید زیر سایه برود و نباید سر را بپوشاند، باید روی یا پوشیده نشود، به آینه نگاه نکند و... این دستورها در کجای قرآن است؟ هیچ کدام از اینها در قرآن نیست. فقط همین قدر فرموده که:

... وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...! 

...مردم وظیفه دارند به خانه ی خدا بروند...

اما پاسخ این که: چگونه بروند؟ و چه عملی انجام دهند؟ در قرآن نیست. ما این همه مناسک را از کجا آورده ایم؟ از فقها گرفته ایم. فقها از کجا گرفته اند؟ به سراغ سنت رفته اند و گفته اند قال الصادق عليه السلام و قال الباقر عليه السلام. همه ی اینها از سنت گرفته شده نه از قرآن. اگر ما هم مثل عمر بشویم و بگوییم "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ" (همین قرآن برای ما کافی است) در عمل به قرآن و فهم آن دچار مشکل می شویم؛ آن گاه از که بپرسیم؟ چه کسی باید بگوید که مراد از حج چیست و مناسک آن کدام است؟ ابوحنیفه بگوید یا مالک بن انس یا شافعی یا احمد بن حنبل؟ می گوئیم: نه، باید هرگاه چیزی از قرآن را نفهمیدیم به سراغ پیغمبر برویم. پیغمبر که خودش آورنده ی قرآن است باید بگوید و عترت او که خودش آنها را خلیفه ی خویش قرار داده است باید بگویند، نه دیگران. ما می گوئیم استنباط احکام این گونه است. تنها خود قرآن برای بیان احکام کافی نیست. شرایط نماز چیست؟ مبطلات روزه چیست؟ هیچ کدام از اینها در قرآن نیست. تمام اینها از سنت گرفته می شود.

بنابراین، ممکن است قرآن مجید قسمتی از یک حکم را بیان و بقیه را موقوف به سنت کند. در مورد خمس نیز همین طور است. بر فرض که آیه ناظر به غنیمت جنگی باشد، می‌گوییم: بسیار خوب، آیه‌ی شریفه‌ی خمس غنیمت جنگی را بیان کرده اما در سایر موارد ساکت است. چون ساکت است و خودش ما را ارجاع به پیغمبر داده، که هر جا نفهمیدید باید به بیان پیغمبر مراجعه کنید، ما مراجعه می‌کنیم تا ببینیم آیا پیغمبر و ائمه‌ی دین راجع به غیر از غنیمت حربیه سخنی گفته‌اند؟ می‌بینیم آری، فراوان هم گفته‌اند. گفته‌اند خمس منحصر به غنیمت جنگی نیست. غنیمت جنگی یک مورد آن است. در گنج و معدن و غوص و ارباح مکاسب هم داریم.

مثلاً، کسی به دریا رفته و غواصی کرده و چیزهایی به دست آورده، گنجی پیدا کرده یا معدنی استخراج کرده، باید خمس آنها را بدهد. در تمام درآمدها خمس داریم. ما اینها را از روایات پیغمبر و ائمه‌ی دین استنباط می‌کنیم. اکنون یک روایت از امام کاظم علیه السلام - که از عترت است و بیان عترت، بنا به مفاد حدیث ثقلین، حجت است - نقل می‌کنیم. راوی از امام علیه السلام راجع به خمس سؤال می‌کند که: خمس به چه چیزهایی تعلق می‌گیرد؟ امام علیه السلام می‌فرماید:

فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسَ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ؛

هر فایده‌ای که به دست مردم می‌رسد، چه کم چه زیاد، خمس

دارد.

در روایت دیگری، از امام جواد علیه السلام، سؤال شده است:

أَخْبِرْنِي عَنِ الْخُمْسِ عَلَى جَمِيعِ مَا يَسْتَفِيدُهُ الرَّجُلُ مِنْ
قَلِيلٍ وَكَثِيرٍ مِنْ جَمِيعِ الضَّرُوبِ وَكَيْفَ ذَلِكَ^۱

راجع به خمس بفرمایید آیا همه‌ی فواید و عوایدی که انسان به
دست می‌آورد خمس دارد؟

آیا هر نوع کاری و هر درآمدی که نصیب آدم شد خمس دارد؟
امام علیه السلام فقط یک جمله‌ی کوتاه به خط خودشان در مقام جواب مرقوم
فرمودند:

الْخُمْسُ بَعْدَ الْمَوْوَنَةِ؛

خمس بعد از تأمین هزینه‌ی زندگی است.

با همین جمله‌ی کوتاه جواب دو سؤال را دادند. اول سؤال شده که آیا
خمس بر همه‌ی درآمدها واجب است؟ بعد سؤال شده به چه نحوی واجب
است؟ امام مرقوم فرمود: بله واجب است، آن هم بعد از کسر کردن مخارج.
یعنی اول مؤونه‌ی زندگی را کسر کنید، آنچه از مخارج زندگی تان اضافه آمد به
آن خمس تعلق می‌گیرد. یعنی، پرداختن خمس در همه‌ی فواید واجب است. بر
هر درآمدی، هر چه هست و از هر نوع کاری به دست شما آمده، واجب است.
اول کسر مؤونه کنید و مخارج را کنار بگذارید، بعد خمس مازاد را بدهید. این
هم بیان عترت است.

خلاصه، این مطلب بسیار مهمی است و جوان‌ها باید مراقب باشند که
نکنند به ذهنشان القا شود که در کجای قرآن این حکم آمده و فلان حکم در
قرآن نیست. بدانید ما احکام دینی خود را تنها از قرآن نمی‌گیریم. قرآن و

۱- وسائل الشیعه، باب ۸، من ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۱.

سنت باید کنار هم باشند و سنت یعنی بیان رسول و عترت. بیان رسول به حکم قرآن حجّت است. بیان عترت هم به حکم حدیث ثقلین حجّت است. پس به اعتقاد ما واجب است هر مسلمانی در آخر سال مؤونه و درآمد و مخارج سالش را حساب کند، هر چه اضافه آمد یک پنجم آن را به عنوان خمس بدهد. مثلاً کسی در طول سال یک میلیون تومان مخارج سالش بوده، فرضاً صد تومان اضافه آمده، همه‌ی این اضافه را هم نگفته‌اند که بدهد، بلکه فرموده‌اند آن را تخمیس کند. یعنی ۵ قسمت کند. ۴ قسمت این اضافه مال خودش باشد و یک قسمت آن را که ۲۰ تومان است به عنوان خمس بپردازد.

گفتار سوم

✽ موارد مصرف خمس

✽ چرا خمس فقط برای سادات؟

✽ تفاوت سهم امام علیه السلام و سهم سادات

✽ آیا سهم امام علیه السلام در زمان غیبت بخشیده شده؟

✽ پاسخ به انتقاد در امر تقلید و خمس

موارد مصرف خمس

حال بینیم مصرف خمس که ادایش واجب است، چیست؟ آیه‌ی چهل و یکم سوره‌ی مبارکه‌ی انفال شش مورد را به عنوان مصرف خمس تعیین کرده، یعنی این ۲۰ تومان از صد تومان فرضی که خمس اضافه‌ی مال است باید شش قسمت شود؛ یک سهم مال خدا، یک سهم مال رسول خدا ﷺ، یک سهم مال ذی‌القربی، یک سهم مال یتیمان، یک سهم مال مساکین و یک سهم برای ابن‌السبیل.

مقدم شدن کلمه‌ی «لله» در جمله‌ی «لله خُمسه» و بیان نشدن آن به شکل «خُمسه لله» بیانگر اهمیّت این مسئله است. می‌فرماید: مال من است، حقّ خداست. نکند به حقّ خدا خیانت کنید. در قرآن در دو مورد «لله» مقدم شده؛ یکی در حجّ است که فرمود:

... وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ ...

و بر مردم است که به خاطر خدا حجّ بیت الله را به جا آورند... حجّ حقّ من است. آمدن مردم به خانه‌ی من با آن شرایط حقّ من بر گردن مردم است؛ و دیگر در مسئله‌ی خمس. خمس هم حقّ خداست، البته، خدا که نمی‌خواهد خودش آن را صرف کند، مال خداست. یعنی باید برای امتثال امر خدا، فی سبیل الله صرف شود. شما که مثلاً مؤسسه‌ی خیریه، مدرسه یا درمانگاه می‌سازید، می‌پرسند برای چه می‌سازید؟ می‌گویید: برای خدا. برای خدا یعنی چه؟ یعنی هدف جلب رضای اوست. امتثال امر حضرت حقّ

است. «تَقَرُّبًا إِلَى اللَّهِ» یعنی خمس هم یک سهمش مال الله است. برای خدا باید انفاق کنید. هیچ انگیزه‌ی دیگری نباید در کار باشد. پس سهم الله باید به مصارف عامه‌ی بندگان خدا برسد، در راه تحکیم اساس اسلام و تأمین مصالح مسلمانان صرف شود.

و دَوِّم سهم رسول ﷺ، آن نیز همین طور است. رسول ﷺ هم برای خودش نمی‌خواهد. او کسی است که سه روز متوالی نان گندم نخورد. همیشه نان جو می‌خورد و گاهی که خوراکش خیلی اعیانی بود خرما هم می‌خورد. یکی از همسرانش پرده‌ای را که عکس گل یا درختی روی آن بود جلو در آویخته بود. فرمود:

غَيْبِيهِ عَنِّي؛

این پرده را از من دور کن [تا در مقابل چشم من نباشد].

فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَّارِهَا؛^۱

پس من هرگاه به آن نظر می‌افکنم به یاد دنیا و زینت‌های آن می‌افتم.

من با تجمل نمی‌سازم، پرده‌ای را که نقش درختی روی آن است از من دور کن تا آن را نبینم. کسی که در زندگی‌اش این طور است پول‌ها را نمی‌خواهد بگیرد و برای خودش صرف کند؛ او هم صرف تحکیم اساس اسلام و تأمین مصالح مسلمین می‌کند.

سهم سوّم مال ذی‌القربی است. ذی‌القربی یعنی خویشاوند. نفرمود «ذَوِی الْقَرْبَى» خویشاوندان. چون ممکن بود تصوّر شود که مقصود همه‌ی قوم و خویشان اعمّ از عمّه‌ها، عموها، عموزاده‌ها و عمّه‌زاده‌ها هستند. نه، ذی‌القربی

یعنی خویشاوند. اینجاست که ما باز ناچاریم به سراغ عترت برویم و ببینیم منظور از ذی القربی چیست؟ فرمود:

... فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛^۱

... هرگاه چیزی از قرآن را نفهمیدید، به اهل قرآن مراجعه کنید.

ذی القربی کیست؟ خودشان فرمودند: مراد امام معصوم است که جای پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌نشیند. تا خود پیغمبر هست خودش بگیرد، وقتی نبود جانشین او می‌گیرد. در آیه‌ی دیگر آمده:

وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ...؛^۲

و به خویشاوندان حقشان را بده...

آنجا به قرینه‌ی مقام به حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام تفسیر شده، ولی در این آیه فرموده‌اند: یعنی آن کس که جای پیغمبر می‌نشیند. آن کس که زعامت اجتماعی را به عهده می‌گیرد و آن کس که حاکمیت در میان امت از آن اوست. خدا حاکم است، بعد پیغمبر حاکم است، بعد همان ذی القربی حاکم است.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ؛^۳

به راستی، ولیّ شما خدا و رسول اویند و کسانی که ایمان آوردند. همانانی که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۱-سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۳.

۲-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۶.

۳-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵.

بعد از خدا و رسول خدا ولایت متعلق به کسی است که در حال رکوع نماز ایستای زکات کرده است. به هر حال در روایت فرموده‌اند: مراد از ذی القربی در این آیه امام معصوم است. یعنی سهم سوّم را به او بدهید. او هم به همان مصرف سهم خدا و رسول خدا ﷺ می‌رساند، فرقی ندارد. حال، علی علیه السلام که ذی القربی است چگونه صرف می‌کند؟ یعنی خودش خیلی خوب زندگی می‌کند و خوب می‌پوشد و خوب می‌خورد؟ او که حتی نان جو خشکیده را در انبانی که سرش را مهر کرده بود قرار داده بود. راوی سؤال کرد: آقا، چرا این کار را می‌کنید؟ فرمود: چون حسن و حسین ممکن است اندکی به آن روغن برسانند و نرمش کنند. می‌فرمود: من می‌توانم بهترین غذا را بخورم و بهترین لباس را بپوشم.

وَ لَكِنَّ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ؛^۱

ولیکن دور باد که هوای نفس بر من غلبه کند.

وَ اللَّهُ لَقَدْ رَقَعْتُ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ أَلَا تَتَّبِدُهَا عَنْكَ فَقُلْتُ أُغْرِبُ عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يُحَمِّدُ الْقَوْمُ السُّرَى؛^۲

جبهه‌ام را این قدر وصله زده‌ام که از دوزنده‌ی آن شرم‌نده شدم، کسی به من گفت: آخر این جبهه را دور نمی‌افکنی؟ گفتم: از من دور شو؛ قافله‌ی شب‌رو صبحگاه تحسین می‌شود.

حضرت علی علیه السلام این دنیا را شبی می‌داند که به دنبال آن صبحی در

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، نامه‌ی ۴۵.

۲- همان، خطبه‌ی ۱۶۰.

کار است. این شب دنیا را با سختی تحمّل می کند تا هنگام طلوع صبح قیامت مورد تحسین حضرت حقّ قرار گیرد. یعنی من کجا و غذای خوب خوردن و لباس خوب پوشیدن کجا؟

پس ذی القربی هم برای خود بهره ای نمی برد. معلوم می شود سهم او هم برای تحکیم اساس اسلام است. سهم خدا و رسول و ذی القربی همه در این راه مصرف می شود. سهم دیگر برای نیازمندان، اعمّ از یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است. گرچه در اصل شش سهم است، ولی در واقع دو قسمت می شود. چون سهم خدا و رسول و ذی القربی به امام می رسد. تا پیغمبر بود، خودش می گرفت. بعد از پیغمبر امام بود که سهم خدا و رسول و ذی القربی را یک جا برای تحکیم اساس اسلام می گرفت، که حالا ما می گوئیم سهم امام است. یعنی همان شش قسمت دو قسمت می شود: یک قسمت سهم سادات است که همان سهم یتامی و مساکین و ابن السبیل است و قسمت دیگر سهم امام است؛ یعنی سهم خدا و رسول و ذی القربی به امام می رسد و در زمان غیبت امام علیه السلام به دست فقهایی که جامع الشرائط هستند می رسد که از طرف خود امام علیه السلام به نیابت عامّه منصوبند.

آنچه مایه ی تأسّف و تأثر است این که زمان خود پیغمبر در مورد مسئله ی خمس به این صورت عمل می شد، اما بعد از پیغمبر سیاست شیطانی روی کار آمد و نگذاشتند خمس به مصرف اصلی خودش برسد. یعنی سقیفه ی بنی ساعده تشکیل شد و علی علیه السلام را کنار زدند. آن کسی را که ذی القربی بود و از جانب خدا منصوب به ولایت بود و حکومتش حکومت منصوص از جانب خدا بود کنار زدند و پس از آن سراغ مسئله ی خمس

رفتند، دیدند اگر او در رأس حکومت باشد و خمس به دستش برسد، خمس هم که ثروت سرشاری بود، پولدار می شود و وقتی پولدار شد مردم دورش را می گیرند. چون مردم بیشتر به سراغ پولدارها می روند. سراغ فقیر نمی روند. گفتند باید کاری کنیم که فقیر شود و هیچ منبع مالی در دستش نباشد تا مردم به سراغش نروند. از سیاست کنارش زدند و گفتند اصلح این است که ابوبکر خلیفه باشد. بعد هم فدک را از همسر بزرگوارش گرفتند. سپس سراغ خمس رفتند و گفتند خمس به آنها نمی رسد، زیرا یک قسمت خمس سهم خداست. خدا که نیاز به چیزی ندارد. رسول هم که از دنیا رفته و سهمی ندارد. ذی القربی هم کسی است که خلیفه ی پیغمبر است. او باید ببرد. ابوبکر گفت: من خلیفه ی پیغمبرم و سهم ذی القربی به من می رسد. و لذا کاری کردند که علی علیه السلام، که ذی القربی بود و هر سه سهم خدا و رسول و ذی القربی مال او بود، محروم شود. هم از سیاست دستش را کوتاه کردند هم از مسائل اقتصادی تا هیچ چیزی نداشته باشد. او باید به بیابان برود و زمین را بیل بزند و کشاورزی و آبیاری کند. حتی گاهی برای مردم کار کند و مزد بگیرد تا معاش خود و عائله اش را تأمین کند و دیگران بر مسند خلافت بنشینند و برای مردم مسائل دین و قرآن را بیان کنند و همه ی اموال هم مال خودشان باشد! اول کسی که مانع رسیدن خمس به دست ذی القربی شد ابوبکر بود که هم فدک را گرفت هم مانع پرداخت خمس شد.

أما آن سه سهم دیگر که آیه می فرماید:

وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ؛

و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان.

باید به سه گروه داده شود:

۱- یتیمان، یعنی کودکان پدر از دست داده‌ای که متکفل امر معاش ندارند.

۲- مساکین، جمع مسکین است. مسکین یعنی کسی که هزینه‌ی سالش را ندارد؛ نه بالفعل، نه بالقوه. مثلاً، کسی که مخارج سالش فرضاً یک میلیون تومان باشد، الان این مبلغ را بالفعل ندارد؛ بالقوه هم ندارد؛ یعنی قدرت انجام دادن کاری را که بتواند از آن کار مخارج سالش را تأمین کند، ندارد. این مسکین است. گویی که از حرکت بازمانده و حال سکون در او پیدا شده و نمی‌تواند کار کند. حالا یا پیر است یا بیمار است یا به علتی در مضیقه و بن‌بست قرار گرفته و نمی‌تواند مخارج سالش را تأمین کند.

۳- ابن السبیل، یعنی کسی که در وطنش غنی است و نیازمند نیست؛ ولی حالا که به سفر رفته، در بین راه پولش را گم کرده یا از او دزدیده‌اند یا تمام شده و در خارج وطن نیازمند و فقیر شده است. به او ابن السبیل می‌گویند؛ یعنی «پسر راه» است؛ گویی که هیچ اتکایی به جایی ندارد و تنها به سبب راه شناخته می‌شود.

یتیمان، مسکینان، ابناء السبیل قدر جامعش می‌شود نیازمندان. یعنی نیازمندان یا یتیم هستند یا مسکین یا ابن السبیل. به هر حال این سه سهم اخیر مال نیازمندان است و سه سهم قبلی مال امام علیه السلام بود. حالا سؤال این است که: آیا به هر نیازمندی می‌توانیم خمس بدهیم؟ از هر گروهی که باشند به آنها خمس می‌شود داد؟ باز هم مبهم است. نمی‌دانیم که مقصود خدا مطلق نیازمندان است یا گروهی خاص. لذا وظیفه داریم به سنت مراجعه کنیم.

فقها که به سنت مراجعه کرده‌اند دیده‌اند مقصود از نیازمندان سادات هستند نه مطلق نیازمندان؛ یعنی خمس را نمی‌توانیم (طبق روایاتی که رسیده) به نیازمند غیر سید بدسیم. در روایات فرموده‌اند مراد از نیازمندان سادات هستند. مسکینان و یتیمان و ابناء السبیل از سادات. البتّه، در روایات و فتاوی تعبیر به «بنی هاشم» می‌شود. یعنی این سه سهم باید به نیازمندان بنی هاشم داده شود. نیازمندی که نسبتان به حضرت هاشم علیه السلام می‌رسد. می‌دانیم که هاشم جدّ دوّم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. پدر ایشان حضرت عبدالله و جدّ اولشان حضرت عبدالمطلب و جدّ دوّمشان، یعنی پدر حضرت عبدالمطلب، حضرت هاشم است. بنابراین، دایره‌ی نسب وسیع می‌شود. یعنی خمس مختصّ به اولاد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیست، بلکه تمام کسانی را که از اولاد هاشم باشند شامل می‌شود. مثلاً ابولهب هم از اولاد هاشم است و لذا اگر کسانی از اولاد ابولهب باشند و جرأت کنند که بگویند ما از اولاد ابولهب هستیم، به آنها خمس داده می‌شود. یا اگر کسی بگوید من از اولاد هارون الرّشیدم (چون بنی عباس هم از اولاد هاشمند) یا بگوید من از نوه‌های متوکلّ عباسی‌ام، به من خمس بدهید، به او خمس داده می‌شود.

خلاصه، اگر کسی از اولاد ابولهب یا از اولاد هارون و متوکلّ عباسی بود ولی مؤمن بود و ایمان به اهل بیت داشت و نیازمند بود می‌گوییم هاشمی است و مؤمن است و نیازمند، به او خمس می‌دهیم، مانعی در کار نیست. اما مسئله این است که در بین ما هیچ تیره‌ای غیر از بنی فاطمه علیهم السلام به عنوان بنی هاشم شناخته شده نیستند. ما در میان خودمان طایفه‌ای را نمی‌شناسیم که از بنی هاشم باشند و غیر از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام باشند. هر که را که ما

شناخته ایم، به عنوان بنی فاطمه علیها السلام شناخته ایم، یعنی اولاد پیغمبر بنی هاشم هستند، منتها از طریق حضرت فاطمه علیها السلام.

البته، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اولاد دیگری هم از همسران دیگر داشته اند؛ مثل محمد بن حنفیه و حضرت ابوالفضل علیه السلام. از این رو، اگر کسی پیدا شد که از اولاد محمد بن حنفیه یا از اولاد حضرت ابوالفضل علیه السلام بود، باز هم از بنی هاشم است. اگر نیازمند بود می توان به او خمس داد، ولی ما نمی شناسیم کسانی را که اولاد محمد بن حنفیه یا اولاد حضرت ابوالفضل علیه السلام باشند. اگر باشند، هم دوستشان داریم هم اگر نیازمند شدند به آنها خمس می دهیم، ولی شناخته شده نیستند. تنها کسانی که در میان ما شناخته شده هستند، سادات حسنی و حسینی هستند. یعنی کسانی که اولاد امام حسن علیه السلام و اولاد امام حسین علیه السلام هستند. بقیه را نمی شناسیم. مثلاً، اولاد حضرت ابوالفضل علیه السلام یا اولاد حضرت زینب علیها السلام را نمی شناسیم.

خلاصه، اگر کسانی باشند که نسبشان از هر طریقی به حضرت هاشم برسد به آنها خمس می دهیم اما ما از بنی هاشم تنها بنی فاطمه علیها السلام را می شناسیم. یعنی کسانی که نسبشان از طریق امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به حضرت فاطمه علیها السلام می رسد، که از اینها در عراق و حجاز تعبیر به شرفا می کردند، شرفای حسنی و شرفای حسینی؛ و ما از اینها تعبیر به سادات می کنیم. سادات جمع سید است. سید یعنی آقا، بزرگ و محترم و خدا هم به این معنا سید است. در دعای جوشن کبیر می خوانیم:

یا سَیِّدَ السَّادَاتِ؛

پیغمبر صلی الله علیه و آله خود سید است. می گوئیم:

يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَيْنَا؛

ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام همه ساداتند. در زیارت جامعه نیز می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى الْأَيِّمَةِ الدُّعَاةِ وَ الْقَادَةِ الْهُدَاةِ وَ السَّادَةِ الْوَلَاةِ؛

دروود و سلام ما بر امامانی که دعوت‌گردد و پیشوایانی که

هدایت‌گردد و آفایانی که رهبرند.

«ساده» جمع سید است. جمع ساده هم «سادات» است. پس سادات

جمع الجمع است. اینها اولاد پیغمبر و بنی‌هاشمند؛ اگر نیازمند شدند مستحق

خمس هستند. این راهم می‌دانیم که سید به این معنا منحصر به کسانی که از

طریق پدر به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌رسند نیست، از طریق مادر هم به

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برسند سیدند. کسانی که پدرشان سید نیست ولی مادرشان یا

یکی از جدّه‌هایشان سید است، اینها هم شرف نسبی دارند. یعنی واقعاً اولاد

پیغمبرند، چون اولاد انسان منحصر به نوه‌های پسری نیست، بلکه نوه‌های

دختری نیز اولاد انسان محسوب می‌شوند؛ چنان که ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام همه

نوه‌های دختری پیغمبر هستند، پیغمبر که پسر نداشت. در عین حال همه‌ی آنها

فرزندان رسول الله هستند. حالا یک عرب بیابانی در شعری که آن را به عمر

نسبت داده‌اند گفته:

بُنُونَا بَنُو أَبْنَائِنَا وَ بَنَاتُنَا بَنُوهُنَّ أَبْنَاءُ الرِّجَالِ الْأَبَاعِدِ؛

نوه‌های پسری ما پسران ما هستند، اما نوه‌های دختری ما پسران

ما نیستند، آنها پسران بیگانگانند، [چون پدرشان از ما نیست].

این حرف را گفته‌اند اما حرف نادرستی است. قرآن کریم این سخن را

تخطئه کرده و در آیه‌ی مباحله حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را، که نوه‌های دختری

پیغمبرند، پسران پیغمبر به حساب آورده و فرموده است:

... نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَ كُمْ...!

... پسرانمان و پسرانمان را بیاوریم...

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز برای اطاعت از این دستور الهی آن دو بزرگوار را همراه پدر و مادرشان به صحنه‌ی مُباهله آورده و طبق آیه‌ی شریفه اثبات کرده که حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام فرزندان من هستند. وقتی خداوند آنها را که نوه‌ی دختری پیغمبر هستند فرزندان پیغمبر به حساب آورده، سخن آن شاعر عرب که گفته «بتونا بتو ابنائنا...» مخالف قرآن است.

حاصل آن که، از طریق دختر هم سیادت محقق می‌شود. اما مسئله‌ی استحقاق خمس، مطلب دیگری است. آقایان فقها در مسئله‌ی خمس یک ملاک فقهی دارند که بر طبق آن، کسانی می‌توانند از خمس سهم ببرند که از طریق پدر منسوب به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشند. این مربوط به استحقاق خمس است، مربوط به سیادت نیست؛ و لذا گفتیم اولاد ابولهب هم خمس می‌برند، هر چند عنوان سید نداشته باشند. همین قدر که ایمان دارند و از بنی هاشم هستند و نیازمندند خمس می‌برند. در حالی که بسیاری از صلحا و علما و عبّاد و زهّاد که از طریق پدر سید نیستند، خمس نمی‌برند؛ ولی در عین حال شرف نسبی و سیادت از طرف مادر را دارند و روز قیامت هم اگر سادات امتیازی در محشر داشته باشند، شامل حال آنها نیز می‌شود. پس سیادت از طریق پدر و مادر - هر دو - ثابت می‌شود.

چرا خمس فقط برای سادات؟

گاهی گفته می‌شود چرا سادات امتیاز دارند و می‌توانند از خمس بهره ببرند و دیگران نمی‌توانند؟ آیا دین مقدّس خواسته برای سادات امتیاز مالی بیشتری قائل شود؟

در پاسخ باید گفت، سادات از نظر مالی هیچ امتیازی بر دیگران ندارند. مثلاً، فرض کنید دو نفر نیازمندند؛ یکی نیازمند غیر سیّد و دیگری نیازمند سیّد است و مخارج سال هر دو آنها نیز یک میلیون تومان می‌شود. به هر دو آنها به طور مساوی سهم می‌رسد؛ به آن سیّد یک میلیون تومان می‌دهیم و به غیر سیّد هم یک میلیون می‌دهیم. هیچ فرقی با هم ندارند. تنها فرقشان این است که غیر سیّد باید از صندوق زکات ببرد و سیّد از صندوق خمس ببرد. بنابراین، نه تنها هیچ امتیازی در بین نیست بلکه اگر تحقیق کنیم می‌بینیم سیّد محروم‌تر هم هست و کمتر از غیر سیّد می‌برد، چون در مورد سیّد سه شرط باید در نظر گرفته شود:

- ۱- نیازمند باشد. اگر نیازمند نباشد به او خمس نمی‌رسد. برخی از مردم می‌گویند اگر ناودان خانه‌ی سیّد از طلا هم باشد، باز خمس به او می‌رسد. این حرف نادرستی است. به قول یک نفر، اگر خانه‌اش ناودان هم نداشته باشد خمس نمی‌برد، در صورتی که بالفعل یا بالقوه مخارج سالش را داشته باشد.
- ۲- زکات بر او ممنوع است و حقّ ندارد مخارجش را از صندوق زکات تأمین کند.

۳- فقط به قدر مخارج یک سال می توان به او خمس داد. ما به نیازمند غیر سید می توانیم آن قدر بدهیم که غنی شود. مثلاً، نیازمندی که سید نیست مخارج سالش را که یک میلیون می شود ندارد. ما یک میلیون از صندوق زکات برای مخارج سالش به او می دهیم. بعد هم می توانیم مثلاً پانصد هزار تومان دیگر بدهیم که سرمایه ی کسبش قرار دهد و غنی شود، اما به سیدی که نیازمند است فقط به قدر مخارج سالش می توان خمس داد. مثلاً اگر یک میلیون تومان مخارج سال او است، همین مقدار را به او می توان داد. حال، به صورت تدریجی باشد یا یکباره فرقی نمی کند، اما بیش از این جایز نیست. مسکن یا خوراک و پوشاک می خواهد، مرکب می خواهد و... همه را می توان از خمس به او داد، اما بیش از آن نمی توان داد. ولی به نیازمند غیر سید بیشتر می توان داد. این خود محرومیتی برای سید است. پس او زیادتر از دیگران نمی برد، بلکه کمتر هم می برد. حالا ممکن است این سؤال پیش بیاید که چرا باید سید حتماً از صندوق خمس برد و غیر سید از صندوق زکات؟

در جواب عرض می شود: ما همه ی اسرار را نمی فهمیم ولی می توان گفت، شاید پیغمبر اکرم ﷺ خواسته است سادات یک گروه مشخص در میان مردم باشند به طوری که شناخته شوند و نسب پیغمبر ﷺ از بین نرود. خواسته اند نسب محفوظ بماند. اگر چه هیچ امتیازی از نظر مالی ندارند، ولی خود این مشخص بودن سلسله ی سادات کثرت نسل پیغمبر ﷺ را نشان می دهد و خود این کثرت نسل از معجزات پیغمبر اکرم ﷺ است. سوره ی مبارکه ی کوثر وقتی نازل شد که پیغمبر اکرم ﷺ هیچ چیز نداشت. نه ثروتی نه قدرتی و نه اولادی. آن روز خدا به او فرمود: من به تو کوثر داده ام. نسل تو

کثیر خواهد شد و دشمنان ابتر و مقطوع النسل خواهند شد. و حالا در دنیا این پیشگویی اعجاز آمیز تحقق پیدا کرده؛ سادات و ذراری پیغمبر اکرم ﷺ که روی زمین راه می روند، وجودشان معجزه‌ی پیغمبر اکرم ﷺ و نشانه‌ی صدق گفتار جدشان است. عجیب است شما اکنون به هر مجلس بروید، اگر سادات در آن مجلس بیشتر نباشند، کمتر نیستند و حال آن که اجداد دیگران از تیره‌های مختلفند و همه از یک تیره نیستند؛ اما نسب سادات فقط به حضرت فاطمه علیها السلام می رسد. از یک دختر این همه نسل کثیر! این خودش معجزه‌ی پیغمبر اکرم ﷺ است.

آری، پیغمبر ﷺ خواسته که سادات در دنیا یک گروه مشخص باشند تا مردم بفهمند که آن حضرت چهارده قرن قبل پیشگویی کرده و گفته نسل من در دنیا زیاد خواهد شد و نسل بدخواهان من از بین خواهد رفت (که رفته است). ابوسفیان نسلش کجاست؟ عمر و عاص کجاست؟ مغیره بن شعبه کجاست؟ هیچ نسل مشخصی ندارند. نوشته اند در زمان سلطان عبدالحمید اول عثمانی (که حدوداً ۲۰۰ سال پیش بوده) خواستند آماری از سادات آن روز به دست بیاورند. آمار آن وقت هم مثل حالا دقیق نبوده. طبق آماری که به دست آوردند و ناقص هم بود، در آن زمان ۱۹ میلیون نفر فقط سادات حسنی و حسینی بوده اند. تا به حال که الی ماشاء الله شده است. خود این مشخص بودن سادات در میان مردم معجزه‌ی پیغمبر اکرم ﷺ است؛ یعنی هر سیدی که روی زمین راه می رود بیان می کند که جد من راست گفته که «إنا أعطیناک الکوثر»؛ مادر من کوثر بوده و این نشان کوثر بودن مادر ما، زهرای اطهر علیها السلام، و نشان حقانیت جد ما، رسول الله اعظم است. این یک فایده است و

فایده‌ی دیگر این که مردم از طریق سادات به فیض‌های معنوی بسیار می‌رسند و درجات عالی^۴ اخروی به دست می‌آورند. چون اظهار محبت به آنها نشانه‌ی محبت به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، یعنی مردم سادات را که می‌بینند به یاد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌افتند. به یاد فاطمه‌ی زهرا عَلَيْهَا السَّلَام می‌افتند. قهراً با اظهار محبت به آنها به فیض‌ها و برکات معنوی نایل می‌شوند و خود این مطلب شایان توجه است. حال، روایتی را در این باره عرض می‌کنیم.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

← **أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ؛**

چهار گروهند که من روز قیامت به گونه‌ی خاصی شفاعتشان می‌کنم.

البته، شفاعت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شامل حال همه خواهد بود. انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام هم به شفاعت او محتاجند. ولی در عین حال چهار گروهند که می‌فرماید من آنها را به طور مخصوص شفاعت می‌کنم:

← **۱- الْمُكْرِمُ لِذُرِّيَّتِي مِنْ بَعْدِي؛**

کسی که بعد از من فرزندانم را گرامی بدارد.
آن کسی که پس از من فرزندان و ذریه‌ی مرا اکرام و احترام کند.
مسئله‌ی احترام، تجلیل و اظهار ادب در مقابل آنهاست.


← **۲- وَ الْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجُهُمْ؛**

و کسی که نیازهای آنان را تأمین کند.
و آن کسی که مشکلات مالی آنها را رفع کند.

← **۳- وَ السَّاعِي لَهُمْ فِي أُمُورِهِمْ عِنْدَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ؛**

و کسی که در هنگام اضطرار و گرفتاری‌های آنان یاورشان باشد.


موقعی که مشکلات غیر مالی و گرفتاری‌هایی دارند، بکوشد تا مشکل آنها را حل کند و از آن گرفتاری و مضیقه نجاتشان دهد.

۴- وَ الْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ؛ 

و کسی که به قلب و زبان خود دوستدار آنان باشد.

و دیگر کسی که توانایی ندارد کمکی کند اما در قلبش سادات را

دوست می‌دارد و به زبان هم اظهار محبت می‌کند.

همچنین، در کتاب وسایل الشیعه از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: 

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيُّهَا الْخَلَائِقُ أَنْصِتُوا فَإِنَّ مُحَمَّدًا يُكَلِّمُكُمْ؛

روز قیامت که برپا شود، خطاب می‌شود: ای اهل محشر، همه سکوت کنید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواهد با شما صحبت کند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جایگاه مخصوص می‌ایستند:

وَ يَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ مَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدِي يَدٌ أَوْ مِثَّةٌ فَلْيَتَمَّ حَتَّى أَكْفِيَهُ؛

ای گروه خلائق، هر کدام متنی بر من دارید یا طلبی از من دارید برخیزید تا من حقتان را ادا کنم.

همه می‌گویند: یا رسول الله، شما بر همه‌ی ما منت دارید. شما بر ما

احسان کرده‌اید. ما چه متنی بر شما خواهیم داشت؟ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

می فرماید:

بَلَىٰ مَنْ أَوَىٰ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَوْ بَرَّهُمْ أَوْ كَسَاهُمْ فُلْيُقْمَ حَتَّىٰ
أَكْفِيَهُ؛

هر کدام از شما به یکی از فرزندان من مکان داده، مسکنی داده
که نداشته یا لباسی به او پوشانده که نداشته یا احسان و خدمتی
به او کرده، برخیزد تا من حقش را ادا کنم.

جمعیتی که در دنیا موفق به این کار بوده اند برمی خیزند. سپس از جانب
خدا به رسول اکرم ﷺ ندا می رسد که:

يَا حَبِيبِي يَا مُحَمَّدٌ قَدْ جَعَلْتُ مُكَافَأَتَهُمُ إِلَيْكَ؛

حبیب من، ای محمد، من پاداش آنان را به تو واگذار کردم.

هرگونه که می خواهی به آنها پاداش بده و در هر جای بهشت که
می خواهی آنها را مسکن بده. بعد رسول اکرم ﷺ آنها را حرکت می دهد و
در وسیله که یکی از مقامات بهشتی است مسکنشان می دهد؛ به طوری که
میان آنها و خاندان عصمت علیهم السلام حاجب و حایلی نمی ماند.^۱

این روایت نشان می دهد که مردم از وجود سادات بهره می برند. این را
هم باید بدانیم که برای خود سید از این جهت فضیلتی نیست، نه این که او به
خودش ببالد که من سیدم؛ پس مرغ بهشتم، خیر. زیرا ملاک فضیلت در نزد
خدا تقوا است و بس.

...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ...؛^۲

۱- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۵۵۶، حدیث ۳.

۲- سوره ی حجرات، آیه ۱۳.

گرامی ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست.

این فضیلت متعلق به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، نه سادات. وجود سادات نشانه‌ی معجزه‌ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و کوثر بودن مادر آنهاست و دیگر این که برای مردم فضیلت است و مردم با اظهار محبت به آنها به درجات عالی می‌رسند. اما خود سادات چه وضعی دارند؟ خود سید اگر تقوا دارد نزد خدا فضیلت دارد و اگر تقوا ندارد فضیلت که ندارد هیچ، مستحق عذاب هم هست؛ و لذا «زیدالتار» مورد توبیخ امام رضا علیه السلام قرار گرفت.

می‌دانیم که زید از برادران امام رضا علیه السلام است. زید بن موسی که سری پرشور داشت در مدینه خروج کرد و جمعی را دور خودش جمع کرد و بر حکومت وقت شورید. در صورتی که قیام او به صلاح نبود، از این رو امام رضا علیه السلام او را تأیید نکردند. او جمعی را کشت و خانه‌های بنی عباس را آتش زد. معروف به زیدالتار شد. یعنی زید آتشین. مأمون لشکر فرستاد و او را سرکوب و دستگیر کرد. او را نزد مأمون آوردند و مأمون هم به احترام امام رضا علیه السلام گفت: او را نزد برادرش ببرید، کیفر او با خود ایشان است. زید را نزد امام رضا علیه السلام آوردند. امام به او تندی کرد و فرمود: زید، این نادان‌های کوفه تو را مغرور کرده‌اند، گفته‌اند آتش جهنم بر فرزندان فاطمه علیها السلام حرام است. این را شنیدی و خیال کردی که تو از آنها هستی و چون از فرزندان زهرا علیها السلام هستی پس هر کاری کنی جهنمی نخواهی شد. تو اشتباه کرده‌ای! این شرف و امتیاز مال فرزندان بلا واسطه‌ی حضرت زهرا علیها السلام است. مربوط به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام است. اگر بنا بشود هر چه دلت خواست در دنیا گناه کنی، با این حال، چون فرزند زهرا علیها السلام هستی به بهشت بروی و از آن

طرف، پدر تو هم که این همه در دنیا زجر کشیده و زندان‌ها دیده و بندگی خدا کرده بهشتی بشود، پس چه فرقی بین تو و او خواهد بود؟ بلکه در این صورت تواز او بالاتر خواهی بود. برای این که تو در دنیا لذت برده‌ای و سرانجام هم به بهشت رسیده‌ای. پدرت این همه زجر کشیده، او هم به بهشت رسیده. در این صورت تو افضل از او خواهی بود! بدان که ما فرزندان پیغمبر اگر خوب باشیم دو پاداش به ما می‌دهند و اگر بد باشیم دو کیفر به ما می‌دهند. سید گنهکار دو کیفر دارد. برای این که اولاً خودش گناه کرده و ثانیاً برای دیگران الگو شده. می‌گویند این که سید است و به پیغمبر نزدیک است و این قدر بی پرواست، معلوم می‌شود که خبری نیست. این سید هم خودش بدکار بوده هم برای بدکاران الگو شده، پس دو کیفر می‌بیند. ولی اگر خوب بود دو پاداش می‌بیند؛ یکی برای این که آدم خوبی بوده، دوم برای این که برای خوب‌ها الگو شده و دیگران را هم تشویق به خوبی کرده است. تو خیال کردی چون فرزند زهرا علیها السلام هستی، دیگر هیچ اشکالی بر تو وارد نیست؟ زید گفت: آقا، مگر من برادر شما نیستم؟ مگر من پسر پدر شما نیستم؟ فرمود: چرا هستی، اما مادامی که خوب باشی با ما اهلیت داری. باید بنده‌ی مطیع خدا باشی. مگر در قرآن نخوانده‌ای که پسر نوح پیغمبرزاده بود؟ خود نوح گفت: خدایا، این پسر من است.

... رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي...!

پروردگارا، این پسر من و از خانواده‌ی من است.

از طوفان نجاتش بده. خطاب رسید:

...إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ...^۱

او از خانواده‌ی تو نیست؛ او فردی ناصالح است.

او با تو ارتباطی ندارد. با این که پسر توست، اهل تو نیست. چون با تو

سنخیت ندارد و صالح نیست. پیغمبرزاده است ولی قرآن او را نفی کرده است.

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

امام رضا علیه السلام هم به برادرش فرمود: تو به اشتباه خیال کردی چون پسر

پیغمبر و حضرت زهرا علیها السلام هستی، پس اهل بهشتی! نه، چنین نیست.^۲

۱- همان، آیه‌ی ۴۶.

۲- بحار الانوار، جلد ۴۹، صفحه‌ی ۲۱۷، حدیث ۲.

تفاوت سهم امام علیه السلام و سهم سادات

سهم سادات برای تأمین زندگی شخصی سادات است؛ مثلاً اگر کسی صد تومان از مؤونه‌ی سالش اضافه آورده، این صد تومان تخمیس می‌شود، یک پنجم آن که بیست تومان است خمس است و آن خمس دو قسمت می‌شود: ده تومان سهم امام است و ده تومان سهم سادات. سهم سادات را به سیدی که مستحقّ و نیازمند است می‌دهیم برای تأمین نیازهای زندگی شخصی خودش، اعمّ از مسکن و خوراک و پوشاک و مرکب، مناسب با شأن اجتماعی اش. اما سهم امام برای تأمین زندگی شخصی نیست. نه پیغمبر برای زندگی شخصی خود مصرف می‌کند نه امام و نه فقیه. آنچه مصرف اصلی سهم امام است، حفظ اساس اسلام، اعلای کلمه‌ی توحید، تأسیس حوزه‌های علمیه برای پرورش علما، فقها، مفسّرین، متکلمین و توسعه‌ی مسائل فرهنگی اسلامی، ایجاد مراکز تبلیغی، تربیت مبلغین، نشر احکام الهی و خلاصه حفظ موجودیّت مکتب تشیّع و مبارزه با دشمنان این مکتب (یعنی مکتب‌های الحادی و مرام‌ها و مسلک‌های انحرافی) است و بسیار روشن است که حفظ این مکتب با چنان هدف‌هایی هزینه‌های سنگینی در بر دارد و سرمایه‌ی مالی بسیار سرشاری را می‌طلبد تا از یک سو با ایجاد تشکیلات و سازمان‌های فعال بتوان بنیه‌ی علمی و فرهنگی مکتب را تأمین کرد و از سوی دیگر، با تحصیل قدرت نظامی بتوان در مقابل طاغوت‌ها و جبّارانی که می‌خواهند دین را تخریب کنند و از بین ببرند ایستاد و نیز با افکار الحادی و

انحرافی کسانی که مدعی اند روشنفکر و سخنور و قلم به دست هستند و می خواهند دین را تضعیف و تحریف کنند، مبارزه کرد.

به طور مسلم این مکتب یک منبع مالی بسیار قوی و همیشگی می خواهد و آن منبع مالی هم در مذهب شیعه، منحصراً سهم امام است. مکتب تشیع منبع مالی دیگری ندارد. تنها دو منبع داریم: خمس و زکات. البته منابع دیگری هم از طرق دیگر هست مثل: انفال، خراج، جزیه. ولی اینها یا شرایطش موجود نیست یا این که موضوعاً منتفی است. آنچه به طور بارز منبع مالی برای اسلام و تشیع است، همان خمس و زکات است. اما زکات شامل همه‌ی مردم، بلکه شامل اکثر آنها هم نمی شود؛ چون شرایطی دارد و به اجناس مخصوصی تعلق می گیرد و آن اجناس را، که عبارتند از: انعام ثلاثه (گاو، گوسفند، شتر)، غلات اربعه (گندم، جو، خرما، کشمش) و نقدین (طلا و نقره)، اکثر مردم ندارند. در همین تهران چند نفر حد اقل نصاب انعام یعنی ۵ شتر یا ۴۰ گوسفند یا ۳۰ گاو را دارند؟ و همچنین طلا و نقره در حد نصابشان، آن هم طلا و نقره‌ی مسکوک رایج؟ شاید خیلی کم باشند که مشمول قانون زکات باشند.

بنابراین نمی توان به زکات اکتفا کرد، اما قانون خمس شامل اکثر مردم می شود. هر کسی هر درآمدی که از هر راهی دارد، مشمول قانون خمس است و این منبع مالی سرشاری خواهد بود. اگر همه‌ی مسلمانان طبق دستور عمل کنند و هر کس زاید بر مؤونه‌ی سالش را تخمیس کند، ثروت عظیمی خواهد بود. خلاصه، تشکیل بیت‌المال برای حفظ اساس اسلام لازم است. ما می پرسیم آیا پاسداری از دین وظیفه‌ی همه‌ی ما هست یا نیست؟ آیا دین باید در میان جامعه‌ی بشری محفوظ بماند یا خیر؟ همه‌ی انبیاء علیهم السلام آمده‌اند، این

همه خون‌ها داده‌اند، این همه زجرها کشیده‌اند، هدفشان این بود که دین محفوظ بماند، رابطه‌ی بشر با خدا قطع نشود و پاسداری از دین کنند. این وظیفه‌ی همگانی و همیشگی است. ما همان‌گونه که خود را موظف می‌دانیم کارخانه‌ی برق و سازمان آب را حفظ کنیم چون متعلق به همه است، وظیفه داریم دین را حفظ کنیم؛ اما آیا همه می‌توانیم حافظ معارف دینی باشیم؟ خیر، کارشناس می‌خواهد. یک کارخانه‌ی برق کارشناس می‌خواهد تا بتواند آن را حفظ کند. همه‌ی ما موظفیم که آب و برق را حفظ کنیم، ولی همه که نمی‌توانیم. زیرا یک کار فنی است و نیازمند کارشناس است. دین هم کارشناس می‌خواهد. کارشناس دین چه کسانی هستند؟ فقها؛ در این شکی نیست و اینان محصول حوزه‌های علمیه‌اند. حوزه‌های علمیه‌ای که بزرگان دین را تربیت می‌کنند و تحویل جامعه می‌دهند. حوزه‌های علمیه نیز برای اجرای این رسالت بزرگ، منبع مالی می‌خواهند و گرنه متلاشی خواهند شد. منبع مالی‌شان چیست؟ سهم امام؛ سهم امام ثروت سرشاری است که حافظ حوزه‌های علمیه است. حوزه‌های علمیه نیز مولد فقها و علما هستند که کارشناسان و پاسداران دینند. در حدیثی امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ بَقَاءِ الْإِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ؛

رمز بقای مسلمانان و اسلام آن است که ثروت‌ها نزد کسی باشد که مصارف درست آنها را بداند و با ثروت‌ها کارهای شایسته و نیک انجام دهد.

بنابراین، چنانچه اسلام بخواهد بماند، مسلمانان و جامعه‌ی مسلمین به

عنوان امت اسلامی بخواهند در دنیا بمانند، احتیاج به سرمایه‌ی مالی دارند. این اموال باید به دست کسانی برسد که حق را می‌شناسند و می‌دانند که از کجا این مال را به دست آورند و در کجا مصرف کنند.

وَإِنَّ مِنْ فَنَاءِ الْإِسْلَامِ وَفَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ
فِي أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَلَا يَصْنَعُ فِيهَا
الْمَعْرُوفَ؛

آن روزی که سرمایه‌ی مالی تأمین نشود یا به دست کسانی داده شود که حق را نمی‌شناسند و معروف را هم تشخیص نمی‌دهند، اسلام تضعیف و فانی خواهد شد و مسلمانان از بین خواهند رفت.^۱

بنابراین، سرمایه‌ی مالی اگر به دست مدیری امین و بصیر باشد و در مسیر حق صرف شود، اسلام و مسلمانان قدرت و عظمت پیدا می‌کنند. پس مسئله‌ی بیت‌المال یکی از ارکان اساسی برای حفظ مکتب تشیع است و لذا خداوند به رسول اکرم ﷺ دستور می‌دهد:

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...^۲

از اموال آنان صدقه بگیر تا به واسطه‌ی آن پاکشان سازی و پاکیزه‌شان گردانی...

حتی نفرموده که اقبل (یعنی بنشین تا بیاورند، تو هم بپذیر)، بلکه فرموده: از آنها بگیر و مطالبه کن. اصلاً برای دریافت صدقه مأمور بگمار.

۱- کافی، جلد ۴، صفحه ۲۵؛ وسائل الشیعه، جلد ۱۶، صفحه ۲۸۵، باب ۱.

۲- سوره‌ی توبه، آیه ۱۰۳.

پرداخت صدقه سبب طهارت و رشد و نموّشان می‌شود؛ برای این که اسلام بماند و خودشان پاک شوند و بتوانند تحصیل سعادت کنند. صدقه شامل همه‌ی انفاقات مالی می‌شود؛ زکات، خمس و سایر انفاقات را در بر می‌گیرد. کسانی که اهل تحقیقند، اگر به روایاتی که در جوامع حدیث وجود دارد مراجعه کنند، ملاحظه خواهند کرد که رسول اکرم ﷺ و امامان علیهم السلام چگونه عمل می‌کردند. هر زمانی که دستشان باز بود و طاغوت‌ها به آنها مجال می‌دادند، اخماس و زکوات را می‌گرفتند. حتی کارمندی را برای گرفتن زکوات و اخماس مأمور می‌کردند. چنان که در آیه‌ی صدقات داریم که یک دسته از کسانی که از صدقات سهم می‌برند الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا هستند؛ به فقر هم مربوط نیست.

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا...^۱

به راستی صدقات برای فقرا و مساکین و کارگزاران آنهاست...
یعنی کارگراها و کارمندی که مأمور جمع‌آوری زکوات و اخماس هستند، از صدقات سهمی می‌برند. اینها فقیر نیستند اما همین قدر که کار می‌کنند و برای جمع‌آوری اموال می‌روند و از مردم حقوق مالی را می‌گیرند، باید از زکات به آنها سهمی داده شود. این نشان می‌دهد که مطلب مهمی بوده و لازم بوده که پیغمبر اکرم ﷺ مأمورین را بفرستند تا خمس و زکات را جمع‌آوری کنند. یعنی مسئله‌ی بیت‌المال سهل‌انگاری بر نمی‌دارد. باید بیت‌المال سامان بگیرد تا حوزه‌های علمیه محفوظ بمانند و فقها و علما تربیت شوند و از دین و مذهب پاسداری کنند.

۱-سورده‌ی توبه، آیه‌ی ۶۰.

بنابراین، وظیفه‌ی هر مسلمانی است که با پرداخت خمس مال و تقویت بیت‌المال، از دین پاسداری کند و این یک وظیفه‌ی دائمی است. حتی در زمان غیبت امام زمان علیه السلام ادامه دارد. زیرا، تا آخرین روز عمر دنیا دین باید محفوظ بماند. باید بیت‌المال داشته باشد تا حوزه‌های علمیّه فعالیت کنند و فقها و علما را تحویل جامعه‌ی اسلامی بدهند و آنان نیز از دین پاسداری کنند. از این رو امام ابو محمد، حسن عسکری علیه السلام، فرمود:

لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِنَا مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الدَّابِّينَ عَنِ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ لَارْتَدَّتْ النَّاسُ عَنِ دِينِ اللَّهِ؛

اگر در زمان غیبت امام عصر علیه السلام علما و فقهای در میان مردم نباشند، که آنان را به امامت امام عصر علیه السلام دعوت کنند و از دین او دفاع کنند، مردم از دین بر می‌گردند.

وَلَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ أَرْمَةَ قُلُوبِ ضُعَفَاءِ الشَّيْعَةِ؛

تنها کسانی که زمام قلب‌های ضعیفان را به دست دارند و نمی‌گذارند دل‌ها بلغزد و بلرزد، فقها و علما هستند.

كَمَا يُمَسِّكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سَكَّانَهَا؛

چگونه کشتیبان سگان کشتی را حفظ می‌کند؟

فقها در زمان غیبت امام علیه السلام حافظ دل‌ها و نگهبان ایمان مردمند و نمی‌گذارند کشتی ایمان شیعه غرق شود. روایت دیگر از امام صادق علیه السلام است و این روایات در کتاب وسایل الشیعه (که از کتب بسیار معتبر ما و تکیه‌گاه

فقهای ما در فتوا و استنباط است) آمده است:

عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ بِالتَّعْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيَّتَهُ؛^۱ ←

علمای شیعه سرحدداران و مرزبانانند؛ آنان با شیاطین - که می خواهند با قلم هایشان، با افکار الحادیشان، حمله کنند و پایه های دین را در دلها و اذهان مؤمنان تخریب کنند و افکار مردم را متزلزل سازند - مقابله می کنند.

قرآن ستارگان آسمان را رجوم شیاطین معرفی می کند:

وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا
لِلشَّيَاطِينِ...؛^۲

و آسمان دنیا را با ستارگان آراستیم و آن را وسیله ای برای دور کردن شیاطین قرار دادیم...

علمای جامعه نیز در آسمان زندگی انسانها مانند شهاب های ثاقبند که رجم شیاطین می کنند؛ با قلمشان و با بیانشان نمی گذارند آنها حمله کنند و سرزمین قلوب مردم را به تصرف خود درآورند. سپس فرمود:

مَنْ انْتَصَبَ نَفْسَهُ لِذَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ
الرُّومَ وَ...؛ ←

از شیعیان ما هر کس [برای دفاع از حریم دین] نفس خود را به زحمت می اندازد، مقامش از کسی که با رومیان تجاوزگر مبارزه می کند برتر و بالاتر است...

۱- بحار الانوار، جلد ۲، باب ۸؛ الاحتجاج، جلد ۲، صفحه ۳۸۵.

۲- سوره ی ملک، آیه ۴.

آنهايي که کارشان مبارزه با اغواگري ها و دفاع از مرزهاي اعتقادي است، از سربازاني که در ميدان جهاد با دشمن جانبازي مي کنند برترند. براي اين که آنها از بدن و جسم مردم دفاع و از حملات دشمن به شهرشان جلوگيري مي کنند تا زندگي شان بي سروسامان نشود؛ ولي علما و فقها ايمان مردم را - که سرمايه ي اصلي انسان هاست - حفظ مي کنند و دل ها را استوار نگه مي دارند.

← لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنِ أَدْيَانِ مُحِبِّينَا وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنِ أَبْدَانِهِمْ؛
چرا که [علما و فقها] از دين و مذهب دوستدارانمان دفاع مي کنند، حال آن که سربازان فقط از بدن و جسم مردم دفاع مي کنند.

سربازان مجاهد و رزمنده بسيار ارزنده اند، اما آنها حافظ ابدان مردم هستند و علما حافظ اديان مردمند. علاوه بر اين، سربازان رزمنده نيز محصول زحمات علما هستند. چون سه گروهند که تا به حال دين را حفظ کرده اند: شهدا، علما، اغنيا. اغنيا با ثروتشان، شهدا با خونشان، علما با قلم و بيانشان. علما هستند که شهدا را تربيت مي کنند. اگر علما نبودند شهدا هم نبودند؛ پس اساس مذهب ما بستگي به وجود فقها و علما دارد.

آیا سهم امام علیه السلام در زمان غیبت بخشیده شده؟

گاهی با تبلیغات و سمپاشی در اذهان برخی از مردم القای شبهه می‌کنند که سهم امام را در زمان غیبت بخشیده‌اند. این حرف خلاف عقل است زیرا گفتیم که بر اساس منطق، اگر دین بخواهد بماند پاسدار و متخصص و فقیه می‌خواهد و برای بقای فقها حوزه‌های علمیّه مورد نیاز است و حوزه‌های علمیّه با این گستردگی مخارج و هزینه‌های فراوانی دارد که منع مالی آن منحصرّاً سهم امام است. بنابراین، معنای این حرف که سهم امام در زمان غیبت بخشیده شده، آن است که بگوییم حوزه‌های علمیّه از بین برود و متلاشی شود؛ فقها نیز لازم نیستند! در نتیجه دین و مکتب تشیع از بین می‌رود. بعضی افراد مغرضند و هدفشان تخریب دین و منحرف ساختن افکار ساده‌لوحان است. عده‌ای هم هستند که کم اطلاعند. گرچه ممکن است در حوزه هم تحصیل کرده و قدری هم درس خوانده باشند و ممکن است حدیثی را هم دیده باشند و بگویند: بله، ما در «کافی» یا «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» یا «وسائل» دیده‌ایم که گفته‌اند سهم امام بخشیده شده است و فرموده‌اند:

أَبْخُنَا لِشِيعَتِنَا؛

به شیعیان خود بخشیدیم.

أَخْلَلْنَا لِشِيعَتِنَا؛

به شیعیان خود حلال کردیم.

البته، این گونه احادیث نیز وجود دارد؛ اما باید بدانیم که حدیث‌شناسی

خود یک فنّ است. خیلی خون دل خوردن می‌خواهد تا بتوانند اعتبار و اتقان* حدیثی را از نظر سند و دلالت احراز کنند و به دست آورند. به این سادگی نیست که بگویند فلان جا حدیث دیدیم، پس درست است. آقایان فقها برای احراز اعتبار یک حدیث زحمت‌ها می‌کشند. از ما تا امام صادق علیه السلام مثلاً ۳۰ واسطه راوی وجود دارد و در علم رجال این ۳۰ نفر را یکی یکی می‌شناسند، این که در کجا زندگی می‌کرده‌اند و عقیده‌شان چه بوده؟ چطور بوده‌اند؟ علم رجال و راوی‌شناسی دانش مستقلی است که صاحبان آن باید این ۳۰ نفر راوی را، که از ما تا امام صادق علیه السلام واسطه‌اند، بشناسند. پس اوّل باید اعتبار سند روایت احراز شود، بعد کیفیت دلالتش احراز گردد.

گاه ممکن است در مقابل این حدیث، حدیث دیگری باشد که معارض آن است. اینجا چه کار باید کرد؟ برای رفع تعارض، رعایت شیوه‌هایی لازم است. خلاصه، حدیث‌شناسی مسائل تخصصی زیادی دارد و حوزه‌ی علمی وسیعی را شامل می‌شود. این طور نیست که با مشاهده‌ی هر حدیثی آن را باید پذیرفت. حال، به عنوان مثال در حدیثی دیده‌ایم که:

أَبْحْنَا لِشِيعَتِنَا؛

به شیعیان خود بخشیدیم.

أَخَلَّلْنَا لِشِيعَتِنَا؛

به شیعیان خود حلال کردیم.

این معنا ندارد. علاوه بر این، ممکن است اعتبار سندش محرز نباشد. بر فرض اعتبار سند هم، ممکن است این حدیث مربوط به شرایط خاصی بوده

* اِتقان: محکم بودن کاری.

باشد. مثلاً، گاهی مردم زیر فشار حکومت‌های طاغوتی بوده‌اند و نمی‌توانستند دسترسی به ائمه علیهم‌السلام پیدا کنند و آن بزرگواران نیز تحت نظر طاغوت بودند. از این رو برقراری ارتباط ائمه علیهم‌السلام با مردم امکان نداشت و قهراً کسی که سهم امام نمی‌داد زندگی‌اش آلوده می‌شد. لذا، ائمه علیهم‌السلام فرموده‌اند ما در این شرایط سهم امام را به شما بخشیده‌ایم، چون نمی‌توانید ادای خمس کنید. برای این که مسئله روشن‌تر شود که بخشیده شدن خمس در شرایط خاصی بوده، دو نمونه از روایات را نقل می‌کنیم:

۱- كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ تُجَّارِ فَارِسٍ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام؛

مردی از تجار فارس نامه‌ای خدمت امام رضا علیه‌السلام نوشت که اجازه دهید ما خمس ندهیم. خودمان سهم شما را مصرف کنیم. گاهی می‌گویند امام زمان که خودش نیازی ندارد، ما هم که دسترسی به او نداریم، پس خودمان بخوریم؛ اما ما گفتیم سهم امام برای زندگی شخصی امام نیست. مگر او چقدر می‌خواهد؟ پس این همه پول برای زندگی شخصی او نیست و این که می‌گویند دسترسی به امام نداریم، دلیل بر مباح بودن خمس نمی‌شود. چون گفتیم دین باید محفوظ بماند و حفظ دین به زمان غیبت و غیر غیبت اختصاص ندارد. باید دین تا روز ظهور امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف محفوظ بماند و محفوظ ماندن دین نیاز به فقها و حوزه‌ی علمیه دارد و آن هم نیاز به سهم امام دارد.

معقول نیست که بگوییم چون خودش پس پرده‌ی غیبت است و نیازی ندارد و ما هم دسترسی به او نداریم، پس بخشیده شده است. لذا، آن مرد هم وقتی از امام رضا علیه‌السلام سؤال کرد که می‌توانیم خمس ندهیم، امام در جواب او

مرقوم فرمودند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ؛

خداوند واسع و کریم است و رزق همه دست اوست. شما

خیال نکنید که ما برای رزق خود می خواهیم.

ضَمِنَ عَلَيَّ الْعَمَلِ الثَّوَابُ؛

اگر طبق دستور کار کردید به شما پاداش می دهند.

وَ عَلَيَّ الضَّيْقِ الْهَمُّ؛

و در شرایط خودداری، دچار غم و غصه خواهید شد.

اگر خودداری کنید و از عمل استنکاف کنید، محرومیت‌ها و غصه‌ها

خواهید داشت. گذشته از این که دنیایان مختل می شود، آخرتتان هم خراب

می شود. سپس فرمود:

إِنَّ الْخُمْسَ عَوْنُنَا عَلَى دِينِنَا؛

خمس برای این است که به دین ما کمک بشود و دین تقویت

شود. حساب تقویت دین است نه حساب زندگی شخصی ما.

وَ عَلَيَّ مَوَالِينَا؛

و برای طرفداران ماست.

و خمس برای تقویت کسانی است که طرفدار ما هستند و می خواهند

برای دین کار کنند و ما را در امر دین کمک کنند.

وَ نَشْتَرِي مِنْ أَعْرَاضِنَا مِمَّنْ يُخَافُ سَطْوَتَهُ؛

کسانی هستند که با ما دشمنند. طاغوت‌ها می خواهند ما را از بین

ببرند. ما ناچاریم سرمایه‌ی مالی داشته باشیم و در مقابلشان بایستیم. مکتب را

حفظ کنیم و دشمن را از خود دفع کنیم.

فَلَا تَزُؤْهُ عَنَّا؛

پس حق ما را از ما باز ندارید.

ما می خواهیم دین را حفظ کنیم.

وَلَا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا؛

خودتان را از دعای ما محروم نکنید.

یعنی اگر شما حق ما را دادید، ما شما را دعا می کنیم و زندگی تان سعادت مندانه می شود. اما چنانچه حق ما را ندادید، تکدر خاطر در ما پیدا می شود و تکدر خاطر امام زندگی را مختل می کند. اگر امام زمان علیه السلام ببیند مردم برای این که به هواهای نفسانی خود برسند، نمی خواهند این مقدار خمس را که برای حفظ دین لازم است بدهند، قهراً رنجیده خاطر می شود. وقتی او رنجیده خاطر شد زندگی ما پیچیدگی پیدا می کند و مشکلات زندگی زیاد می شود.

فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ؛

پس خارج کردن خمس [از مالتان] کلید روزی شماست.

ادای خمس کلیدی است که قفل های زندگی را باز می کند. با دادن

خمس رزقتان وسعت پیدا می کند و قفل های زندگی تان باز می شود.

و تُمَخَّصُ دُنُوبُكُمْ؛

گناهان شما بخشیده می شود.

مَا تَمْهَدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فَاقَتِكُمْ؛

[و این پرداخت خمس] ذخیره ای برای روز بیچارگی شماست.

شما یک روز بیچارگی در پیش دارید. روز برزخ و محشری در پیش دارید. آن روز شدیداً نیازمندید. بر فرض امروز نیازمند نباشید. اما آن روز به طور مسلم نیازمندید. ادای خمس است که نیاز شما را در برزخ و محشر برطرف می‌کند. بعد فرمود:

وَ الْمُسْلِمُ مَنْ يَفَىٰ لِلَّهِ بِمَا عَهَدَ إِلَيْهِ؛

مسلمان واقعی کسی است که به پیمان خدا وفا کند.

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ
عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۳۶﴾ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؛^۱

ای فرزندان آدم، آیا از شما پیمان نگرفتم که شیطان را پرستش نکنید که او دشمن آشکار شماست و فقط مرا پرستید که راه مستقیم همین است.

آیا با شما پیمان نبستم که بنده باشید و مطیع فرمان من باشید؟ دنبال شیطان نروید، او شما را به طغیان و سرکشی وسوسه می‌کند. با توجه به این جمله، میل قلبی از اصول اولیّه‌ی پرداخت خمس است.

لَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَ خَالَفَ بِالْقَلْبِ؛^۲

مسلمان آن نیست که به زبان محبت ما را اظهار کند ولی در عمل مخالفت کند، طوری که معلوم شود قلباً مخالف است. چون قلب است که می‌گوید: خمس نده، زحمت کشیده‌ای. قلب که مخالف شد، عمل هم مخالف خواهد شد.

۱- سوره‌ی یس، آیات ۶۰ و ۶۱.

۲- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۵۴۷؛ الوسیل، جلد ۹، صفحه‌ی ۵۳۸، باب ۳.

۲- قَدِمَ قَوْمٌ مِنْ خُرَّاسَانَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ؛

جمعی از خراسان نزد امام رضا علیه السلام آمدند.

فَسَأَلُوهُ أَنْ يَجْعَلَهُمْ فِي حَلٍّ مِنْ خُمْسٍ؛

پس درخواست کردند که آقا خمس را بر آنان ببخشد.

قَالَ مَا أَفْعَلُ هَذَا؛

حضرت با قاطعیت فرمود: نه، این کار را نمی‌کنم (یعنی حساب دستتان

باشد. خمس برای تأمین زندگی شخصی ما نیست. دین مضمحل می‌شود).

تَمْخِضُونَا الْمَوَدَّةَ بِالْأَسْتِثْنَاءِ وَ تَزْوُونَ عَنَّا حَقًّا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا؛

شما با زبانتان خالصانه اظهار محبت می‌کنید. اما آن حقی را که

خدا برای ما قرار داده نمی‌خواهید بدهید.

چطور شما محبت خالص دارید؟ با زبانتان محبت محض و خالص

اظهار می‌کنید.

تَزْوُونَ عَنَّا حَقًّا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَ هُوَ الْخُمْسُ؛

خمسی را که خدا حقّ ما قرار داده است نمی‌خواهید بدهید.

جمله‌ی آخر این روایت عجیب است که سه بار تکرار فرمود:

لَا نَجْعَلُ لَا نَجْعَلُ لَا نَجْعَلُ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ فِي حَلٍّ؛^۱

بر هیچ‌یک از شما نپرداختن خمس را حلال و مباح نمی‌کنیم.

اگر این کار را بکنید زندگی‌تان توأم با حرام می‌شود؛ چرا که حقّ ما را

خورده‌اید، حقّ خدا و رسول و حقّ دین را خورده‌اید. به شخص مربوط نیست.

برخی از حوادث تاریخی این موضوع را بیشتر تأیید می‌کند. شما حتماً

۱- عوالی اللّئالی، جلد ۳، صفحه ۱۲۷، باب الخمس.

قصّه‌ی حاج علی بغدادی را شنیده‌اید که در مفاتیح هم مرحوم محدّث قمی (ره) آن را نقل می‌کند.^۱

حاج علی بغدادی از کسانی بوده که به زیارت امام عصر علیه السلام مشرف شده‌اند. این آدم از علما نبود. با سواد هم نبود. مردی بود که در بغداد کارخانه‌ی شَعْرَبافی (بافندگی) داشت و همان‌جا مقیم بود. او می‌گوید: هشتاد تومان سهم امام بر ذمه‌ی من بود (حالا می‌دانیم که تقریباً دویست سال پیش هشتاد تومان ارزش زیادی داشت). برای ادای دینم از بغداد حرکت کردم و به نجف رفتم. آنجا علما و فقهای بزرگواری را که می‌شناختم، مرحوم شیخ انصاری (ره) و دو نفر دیگر بودند که نفری بیست تومان به آقایان دادم. بیست تومان بر ذمه‌ام ماند. خواستم به بغداد برگردم و از آنجا به کاظمین بروم و آن بیست تومان را به مرحوم شیخ محمدحسن کاظمینی بدهم. او هم از فقهای بزرگ بود. به کاظمین رفتم و دینم را ادا کردم و بیست تومان را به ایشان دادم و برگشتم. شب جمعه هم بود. ایشان فرمودند: شب جمعه است، در کاظمین بمان. گفتم: نه، چون کارخانه‌ی بافندگی دارم و هر هفته، عصر پنجشنبه به کارگرها پول می‌دهم، باید برگردم. از کاظمین تا بغداد را پیاده می‌رفتم. چون فاصله‌ی زیادی نیست. کمی از راه را طی کرده بودم که دیدم مرد بزرگواری از پیش‌رو به سمت کاظمین می‌آید. وقتی به من رسید دیدم او را نمی‌شناسم. با چهره‌ی باز به من سلام کرد. مرا در آغوش گرفت و بوسید. تعجب کردم که با این که او را نمی‌شناسم، به این زودی با

۱- این رویداد را مرحوم محدّث نوری هم در نجم الثاقب نقل می‌کند و می‌گوید: اگر در کتاب من نبود غیر از همین جریان - که سختش برای ما روشن شده - کافی بود که کتاب من با شرافت باشد. (کلیات مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی (ره)، حکایت حاجی علی بغدادی).

من گرم گرفت. من هم او را بوسیدم. بعد اسم مرا برد و گفت: حاج علی، کجا می‌روی؟ گفتم: می‌خواهم به بغداد بروم. به من فرمود: نه، امشب شب جمعه است، برگرد برای زیارت. تا گفت برگرد، مثل این که اختیار از من سلب شد و همراهش برگشتم. همین طور که با هم می‌آمدیم و صحبت می‌کردیم، به من گفت: زیارت کن تا من شهادت دهم که تو از محبّان جدّم امیرالمؤمنین علیه السلام هستی. گفتم: شما از کجا می‌دانی که من از محبّان جدّ شما هستم؟ سید بود، چون عمامه‌ی سبز روشنی بر سرش بود. تبسمی کرد و گفت: کسی که حقّش را به او می‌رسانند، رساننده‌ها را نمی‌شناسد؟ این جمله عجیب است. چون در زمان غیبت است و می‌گوید: آیا کسی که حقّش را به او برسانند، رساننده‌ها را نمی‌شناسد؟ گفتم: کدام حقّ؟ فرمود: آن که بردی در نجف به وکلای من دادی و در کاظمین هم به شیخ محمدحسن، وکیل من، دادی. تعجب کردم، گفتم: آنها وکلای شما هستند؟ فرمود: بله. من متحیر شدم که این آقا از کجا مرا می‌شناسد و از کار من خیر دارد. ناگهان خود را در رواق مطهر دیدم و در راه چیزی ندیدم. به رواق که رسیدیم، نزدیک در حرم ایستاد و به من گفت: اذن دخول بخوان. گفتم: من سواد ندارم. فرمود: من بخوانم؟ گفتم: بفرماید. شروع کرد به اذن دخول خواندن:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ...؛

همین طور اسم چهارده معصوم را تا امام یازدهم ذکر کرد. بعد رو به من کرد و گفت: تو امام زمانت را می‌شناسی؟ گفتم: چرا نمی‌شناسم؟ فرمود: به او سلام کن. گفتم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا حُجَّةَ بَنِ
الْحَسَنِ؛

این را که گفتیم، با تبسم رو به من کرد و فرمود:

وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ؛

بعد وارد حرم شدیم. فرمود: برایت زیارت بخوانم؟ گفتم: بخوانید. فرمود: کدام را بخوانم؟ گفتم: هر کدام که معتبرتر است. فرمود: امین الله را می خوانم. زیارت امین الله را خواند. در همین حال دیدم چراغ‌های حرم روشن شد، ولی می دیدم که حرم به نور دیگری روشن است و این چراغ‌ها مثل شمعی در مقابل آفتاب است. بعد مؤذّن‌ها اذان گفتند و نماز جماعت بر پا شد، فرمود: برو در صف جماعت شرکت کن. من داخل صف شدم و دیگر او را ندیدم.

منظور این است که علاوه بر روایاتی که خواندیم، سخن خودشان مؤید این مطلب است که فرمودند: من بر مردم حقی دارم که به وکلایم می‌رسانند و این حقّ مقبول من است.

اکنون باید توجه داشت فقیهی که می‌توانیم سهم امام را به او بدهیم، باید جامع الشّریط باشد؛ همان گونه که از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا
عَلَى هَوَايِهِ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ؛

فقیه جامع الشّریط کسی است که خویششندار، مراقب دین، غالب بر هوای نفس و مطیع امر خدا باشد. پس سزاوار است که

مردم از چنین کسی تقلید کنند.

و در پایان نیز فرمودند:

← **و ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ؛^۱**

و چنین امتیازی نیست مگر فقط برای برخی از فقهای شیعه نه همه‌ی آنان.

فقیهی جامع الشرایط است که خودش را از طریق مبارزه با هواهای نفسانی از ارتکاب گناه باز دارد و از دینش مراقبت کند و فرمانبر دستورهای مولایش باشد و مردم از چنین فقیهی باید تقلید کنند و این شرایط تنها برای برخی از فقهای شیعه محقق است، نه همه‌ی آنها.

دین مقدّس از یک طرف مردم را ترغیب می‌کند که به سوی فقها

بروند و از طرف دیگر فقها را تهدید می‌کند و می‌فرماید:

← **تَعَلَّمُوا مَا سِئْتُمْ أَنْ تَعَلَّمُوا فَلَنْ يَنْفَعَكُمْ اللَّهُ بِالْعِلْمِ حَتَّى تَعْمَلُوا بِهِ لِأَنَّ الْعُلَمَاءَ هِمَّتُهُمُ الرَّعَايَةُ وَالسُّفَهَاءَ هِمَّتُهُمُ الرَّوَايَةُ؛^۲**

هر چه می‌خواهید درس بخوانید و یاد بگیرید ولی [بدانید] هرگز علم شما نزد خدا سودمند نخواهد بود، مگر به آن عمل کنید. زیرا علمای واقعی همشان بر این است که فرمان الهی را رعایت کنند و سفیهان سعی‌شان بر این است که فقط مطالب دینی را روایت کنند.

۱- الاحتجاج، جلد ۲، صفحات ۲۶۳ و ۲۶۴.

۲- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳۷؛ میزان الحکمه، جلد ۶، حدیث ۱۳۷۳۳.

امام صادق علیه السلام می فرماید: هر چه می خواهید درس بخوانید و یاد بگیرید، ولی بدانید این علم و فقه شما پیش خدا ارزشی ندارد تا زمانی که عامل به علم خود باشید، زاهد باشید، با ورع باشید، دنیادار نباشید؛ زیرا علمای واقعی کسانی هستند که هم‌تشان بر این است که دستور شرع مقدس را رعایت کنند و سفیه کسی است که تنها روایت می کند، نه رعایت. فقط می گوید: قال الصادق علیه السلام کذا، قال الله تعالی همکذا، قال رسول الله صلی الله علیه و آله کذا و... تفسیر چنین است و فتوا چنان. دین به چنین شخصی سفیه می گوید نه فقیه. بیان روایت معیار نیست، بلکه رعایت دستور معیار فقیه جامع الشرائط است. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا
عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ؛^۱

اگر این ویژگی‌ها باشد، درست است. ما در تاریخ علما کسانی را داریم که مطالعه‌ی حالات آنان جداً شگفت‌انگیز است. حالاتشان تالی مرتبه‌ی عصمت است و انسان از زندگی آنان حیرت می کند. یک نمونه مرحوم شیخ انصاری (ره) است.

در حالاتشان خواندم که آن بزرگوار در زمان خودش مرجع تام بود. از اطراف و اکناف جهان تشیع، سیل وجوہات به سمت او سرازیر بود و در عین حال، زندگی بسیار فقیرانه‌ای داشت. حتی زمانی ۲۰ هزار تومان پول نزد ایشان آورده بودند که این مبلغ حدود ۲۰۰ سال پیش پول زیادی به شمار می رفت. فرمود: بین مستمندان تقسیم کنید. یک گندم فروش به ایشان نسیه

گندم داده بود و پولش را ننگرفته بود. همین که فهمید برای آقا پول آورده‌اند، آمد برای مطالبه‌ی طلبش و گفت: آقا، من چندی قبل به شما گندم دادم، پولش مانده است. حالا که پول دارید به من بدهید. فرمود: به من سه روز دیگر مهلت بده. او گفت: چشم و رفت. یکی از علما که آنجا بود گفت: آقا، شما که این همه پول دارید، قرضتان را ادا کنید. بالاخره سهم امام است و یک سهمش هم مال شماست. شما خودتان هم زندگی ساده‌ای دارید و باید تأمین شوید. فرمود: این پول مال من نیست تا قرض خودم را از این پول ادا کنم. مال مردم است. این که از او مهلت گرفتم برای این بود که این گلیمی را که زیر پایم هست بفروشم و از پول آن قرضم را ادا کنم.

حتی کار به جایی رسید که همسرشان از سختگیری‌های ایشان به ستوه آمد. نزد یکی از علمای بزرگ نجف رفت و از ایشان شکایت کرد که آقا، ایشان حدّاقلّ ما را در زندگی شخصی مان فقیر حساب کند. ما را در ردیف فقرا قرار دهد. ایشان به ما خیلی سخت می‌گیرد. آن عالم هم نزد ایشان آمد و وساطت و شفاعت کرد که: آقا، شما قدری به زندگی‌تان وسعت دهید، این قدر سختگیری نکنید. ایشان همه را گوش کردند و حرفی نزدند. (ردّاً یا قبولاً) چیزی نگفتند. وقتی او رفت، ایشان به اندرون خانه آمدند و به همسرشان گفتند: این لباس‌های مرا که شستی آب چرکینش را دور نریز، من لازم دارم. آن زن هم اطاعت امر کرد و آب لباس‌های شسته شده را نگه داشت. آمد و گفت: آقا، حاضر است. فرمود: بیاور. وقتی که آورد، فرمود: این آب چرکین را بنوش. او با تعجب گفت: آقا، این چه دستوری است؟ این آب که قابل خوردن نیست. فرمود: گوش کن، این پول‌هایی که نزد من است، برای من از این آب چرکین

هم منفورتر است. همان طوری که تو رغبت نمی کنی این آب را بخوری، من هم رغبت نمی کنم دست به این پول ها بزنم و به شما بدهم. شما برای من مانند دیگران هستی، اما کسانی هستند که از ما هم در سطح پایین تری زندگی می کنند. زندگی شان سخت تر از ماست. من نمی توانم از این پول به شما بدهم.^۱ آری، این بزرگان را ما داشته ایم. ما دنبال اینها هستیم و داد اینها را می زنیم. ما می گوئیم فقیه جامع الشرائط و عالم ربّانی. عالم ربّانی آن کسی است که از یک سو غرق در دریای عبودیت است و سر به آستان ربوبیت نهاده و از دیگر سو به تربیت بندگان خدا می پردازد و مربّی آنهاست. از آن طرف، مربّی به تربیت الهی است و از این طرف مربّی مردم به تربیت دینی است. ما این طور عالم ربّانی لازم داریم. به هر حال، دین سهم امام را بیت المال معرفی کرده و تصریح کرده که برای زندگی شخصی فقها و علما نیست، بلکه مصرف اصلی اش حفظ اسلام و توسعه ی فرهنگ اسلامی و حفظ مکتب تشیّع و مبارزه با دشمنان دین است.

طبق نقل مشهور، روز هفتم ماه ذیحجه روز شهادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام است. حضرت امام باقر علیه السلام حق بسیار عظیمی بر گردن شیعه دارد. اگرچه ما جعفری مذهب محسوب می شویم، آن کس که پایه ی اوّل را برای توسعه ی فرهنگ اسلامی شیعه گذاشت امام باقر علیه السلام بود. امام صادق علیه السلام مکتب امام باقر علیه السلام را گسترش دادند و تکمیل کردند. ایشان اصحابشان را خیلی تشویق می کردند که در میان مردم باشند و دین را ترویج کنند. "ابان بن تغلب" از اصحابشان بود. به او می فرمودند:

۱- المکاسب، جلد ۱، صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹، مقدّمه، تصحیح و تعلیق کلانتر.

اجْلِسْ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ وَ أَفْتِ لِلنَّاسِ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ
يُرَى فِي شِيعَتِي مِثْلَكَ؛

در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده. من دوست دارم
امثال تو در میان شیعی می دیده شوند.

اینها فقها بودند و دین را ترویج می کردند. گاهی امام علیه السلام از چند نفر اسم
می بردند، مثلاً از ابو بصیر، محمد بن مسلم، زراره و می فرمودند: اگر اینها نبودند
دین از بین رفته بود. این نشان می دهد که فقها و علما، چه در زمان حضور امام
چه در زمان غیبت امام، باید باشند تا مروج دین باشند و حوزه های علمیه را
حفظ کنند و سهم امام رکن اساسی برای حمایت از آنان است و ما نباید این
مطلب را ساده بگیریم.

مردی - ظاهراً به نام ابو عبته - از اصحاب امام باقر علیه السلام می گوید: در
خدمت آن حضرت بودم. مردی آمد و گفت: آقا، من از اهل شام و از
دوستان شما هستم. پدر من به شما محبتی نداشت و از طرفداران بنی امیه
بود و به خاطر این که من محب شما بودم با من بد بود. با این که من یگانه
فرزند او بودم، به من اعتنایی نداشت. تمام همش این بود که مرا از ارث خود
محروم کند. ثروتمند بود. باغی داشت و غالباً به آنجا می رفت و در را هم
می بست تا کسی نزد او نرود. من یقین دارم که پول هایش را آنجا دفن کرده
است. اما کجاست، نمی دانم. حالا از دنیا رفته و من شدیداً به پول محتاج
هستم. فرمود: دوست داری پدرت را ببینی و جای پولها را از او بپرسی؟
گفت: بله، معلوم است که دوست دارم. چیزی را امام مرقوم فرمودند و مهر و
امضا کردند، بعد فرمودند: این را بگیر و شب به بقیع ببر. چند جمله ای را یاد

دادند که اینها را بگو، وقتی گفتم، کسی می آید. این نامه‌ی مرا به او بده و بگو، من فرستاده‌ی محمد بن علی هستم. بعد او تو را راهنمایی می کند. راوی می گوید: آن مرد نامه را گرفت و رفت. من تعجب کردم که چگونه می شود در عالم برزخ آن آدم را نشان دهند. به خانه رفتم و اوّل صبح برگشتم. دیدم آن مرد آمده، دم در ایستاده، منتظر است که در باز شود و اذن دخول بگیرد. من هم ایستادم تا در باز شد و خادم آمد و گفت: بفرماید. داخل رفتم و آن مرد سلام کرد و گفت: آقا، آمده‌ام از شما تشکر کنم.

...اللَّهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...!

خداوند متعال داناتر است به این که رسالت خود را در کجا قرار

دهد.

خدا می داند چه کسانی را مرجع و ملجأ مردم قرار دهد. آن طور که فرمودید عمل کردم. دیشب به بقیع رفتم، نامه‌ی شما را هم بردم. آن چند جمله‌ای را که فرموده بودید گفتم؛ دیدم مردی آمد. نامه‌ی شما را به او دادم و گفتم: من فرستاده‌ی امام باقر علیه السلام هستم. گفت: همین جا بایست تا من بیایم. رفت و برگشت. دیدم کسی را آورده که سیاه شده و سوخته و زنجیری هم به گردنش بسته‌اند. گفت: این پدر توست. گفتم: نه، این پدر من نیست. پدر من چنین نبود. گفت: پدر توست. عذاب او را به این صورت در آورده است. به او گفتم: تو پدر منی؟ گفت: بله، من پدر توأم؛ ولی گرفتار شده‌ام. پرسیدم چرا چنین شده‌ای؟ گفت: چون تو دوستدار اهل بیت بودی و من دشمنشان بودم. از این جهت با تو هم دشمن بودم و تو را از ارث محروم

کردم. حالا پشیمانم. تو به من رحم کن. تو می توانی مرا نجات دهی. حالا برو به همان باغ، زیر درخت زیتون، آنجا پول ها را دفن کرده ام. صد هزار دینار آنجاست. آنها را بیرون بیاور، ولی به من رحم کن. پنجاه هزار دینارش را ببر خدمت امام باقر علیه السلام و بگو هر طور که نظرشان بود صرف کنند. بقیه ی آن هم برای خودت باشد. آن مرد پدرم را کشید و برد. این بود که آمدم خدمت شما تا بروم و طبق دستور عمل کنم. بعد این مرد راوی می گوید: یک سال گذشت. بعد از یک سال من خدمت امام علیه السلام آمدم و گفتم: آقا، آن مرد چگونه شد؟ فرمود: رفت و طبق دستور عمل کرد و پنجاه هزار دینار به من داد و بقیه ی پول را هم برای خودش برداشت.

ما معتقدیم که امامان ما در افکار ما و اخلاق ما و... متصرفند. ما امیدواریم خداوند به حرمت آن حضرت قلب های ما را منور به نور ایمان و ولایت بفرماید.

پاسخ به انتقاد در امر تقلید و خمس

برخی روشنفکر مآبان در گفتار و نوشته‌هایشان در مورد دو مطلب خیلی خرده‌گیری و تشکیک می‌کنند. آن دو مطلب، یکی تقلید است و دیگری خمس. گاهی به سراغ جوان‌های تحصیل کرده و درس‌خوانده می‌روند و در مورد تقلید با آنها بحث می‌کنند. می‌گویند معنا ندارد که شما تقلید کنید، تقلید یعنی قلاده بر گردن افکندن. قلاده برای بره و بزغاله است که به گردنش می‌اندازند تا دنبال خود بکشند. شما که حیوان نیستید، شما انسانید. یا این که می‌گویند تقلید برای آدم‌های بی‌سواد و جاهل و نادان است. شما که علم و دانش دارید، تحصیل کرده و باسوادید، دکتر و مهندس، فیلسوف و پروفیسور هستید، معنا ندارد که از گروهی تقلید کنید. از اول نمی‌گویند مسلمان نباشید. می‌گویند مسلمان باشید، ولی محقق باشید. این را می‌گویند غرور علمی و غرور جوانی جوان‌ها را تحریک می‌کنند. آنها هم این حرف را می‌پسندند و با خود می‌گویند: درست است، ما درس خوانده‌ایم و خودمان قرآن و حدیث را می‌فهمیم؛ چه لزومی دارد که از کسی تقلید کنیم.

بعد به سراغ ثروتمندان و اعیان و اشراف می‌روند و درباره‌ی خمس با آنها بحث می‌کنند و می‌گویند: شما برای خودتان زحمت کشیده‌اید، خون دل خورده‌اید، این همه پول به دست آورده‌اید. حال، چرا آن را به گروه دیگری بدهید تا آنها برای خودشان و اطرافیان‌شان باغ و راغ و مسکن و مرکب تهیه کنند، شما برای چه این کار را می‌کنید؟ این در شأن شما

نیست. درست است که مسلمان هستید، ولی باید خودتان افراد مستحقّ را تشخیص بدهید. نمی‌گوییم بی‌دین باشید؛ متدین باشید، ولی پولتان را با تشخیص خودتان به کسانی که مستمند هستند بدهید. به کسانی که یقین دارید نیازمندند بدهید. چه لزومی دارد که به دست دیگران بدهید؟ علاوه بر این، امام هم که غایب است و در دسترس نیست. نیازی هم که ندارد. در حدیث هم خوانده‌ایم که گفته‌اند: *أَحْلَلْنَا لِشِيعَتِنَا؛* ما خمس را به شیعیان خود حلال کرده‌ایم، *أَبَخْنَا لِشِيعَتِنَا؛* به شیعیانمان مباح کرده‌ایم و بخشیده‌ایم و در زمان غیبت سهم امام را نخواستیم. شما اگر می‌خواهید مسلمان باشید خودتان امواتان را به جاهایی که می‌دانید امام راضی است برسانید.

ملاحظه می‌کنید؟ اینها راه شیطنت را خوب می‌دانند. از طرفی رگ پول‌دوستی را در ثروتمندان به دست آورده‌اند و از طرفی هم رگ غرور علمی و جوانی را در وجود جوانان تشخیص داده‌اند. با آنها در مورد تقلید بحث می‌کنند و با اینها درباره‌ی خمس صحبت می‌کنند. حال می‌خواهیم بینیم علت مطلب چیست؟ چرا اینها به این دو مسئله این قدر حساسیت دارند؟ علت اصلی زدن این حرف دشمنی با دین است. اگر حرف مال خودشان هم نباشد الهام گرفته از شیاطینند.

...إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ...^۱

...شیاطین انس و جنّ پیروانشان را وسوسه می‌کنند تا با شما به

جدال و منازعه برخیزند...

بی‌تردید، آنها چون دین را مزاحم خود می‌بینند، می‌خواهند دین نباشد

و شکی در این نیست که همه‌ی انبیا با مردم "ملاً" می‌جنگیدند، چون "ملاً" دین را مزاحم خودشان می‌دیدند.

...كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ
فَرِيقًا يَقْتُلُونَ؛^۱

...چون دین را مناسب با هوای نفسشان نمی‌دیدند، انبیا را تکذیب می‌کردند یا می‌کشتند.

آنها دانسته‌اند که اگر بخواهند دین نباشد، باید کاری کنند که فقها و علما نباشند؛ چون علما پاسداران دین هستند (یا چنان که در کتابی نوشته بود «نگهبانانِ سحر و افسون» هستند. تقریباً چهل و پنج سال پیش کتابی خواندم که از دین به سحر و افسون و از علما به نگهبانان سحر و افسون تعبیر کرده بود). می‌گویند اگر علما نباشند مردم از دین خبری ندارند. از دین بریده می‌شوند و دنبال کار خودشان می‌روند. پس باید فقها نباشند و اگر بخواهیم فقها نباشند، باید مردم را از آنها جدا کنیم؛ چون مردمند که پشتیبان علما هستند. مردم هم از دو راه با اینها مرتبند؛ یکی از راه عواطف و محبت قلبی، چون خود را نیازمند به علما در مسائل دینشان می‌بینند و به سراغشان می‌روند و از آنها پیروی و تقلید می‌کنند و دوم پیوند مالی است، چون مردم مسلمانند و خود را موظف به دادن خمس و انفاق مال می‌دانند و حوزه‌های علمیّه با خمس مال مردم، یعنی سهم امام، تأمین می‌شود. اگر این دو رابطه میان مردم و علما قطع شود، علما حتماً منزوی می‌شوند. مردم دیگر به سراغشان نمی‌روند، چون تقلید نمی‌کنند و سهم امام را هم نمی‌دهند. وقتی

۱-سوردهی مائده، آیهی ۷۰.

چنین وضعی پیش آمد، طبعاً حوزه‌های علمیه از بین می‌رود و قهراً فقها هم نخواهند بود و در نتیجه، دین منزوی می‌شود. از این جهت است که به دو مسئله‌ی تقلید و خمس فوق‌العاده حساسند.

اکنون به بررسی سخنان آنها می‌پردازیم:

تقلید یعنی رجوع غیر متخصص به متخصص. این یک مسئله‌ی عقلی و عَقَلایی است. اساساً چرخ زندگی اجتماعی بشر حول محور تقلید می‌چرخد. تقلید دینی یعنی هر کسی که متخصص در به دست آوردن احکام دین نیست، به متخصص آن، یعنی فقیه مجتهد جامع‌الشرايط، مراجعه می‌کند. آن فقیه مجتهد نیز وقتی مریض شد، از طیب یعنی از متخصص در فن پزشکی تقلید می‌کند؛ یعنی به پزشک مراجعه می‌کند و از او نسخه می‌گیرد. نسخه‌ای که فقیه از طیب می‌گیرد همان توضیح المسائل اوست. یعنی نسخه را می‌گیرد که عمل کند. این طیب هم چون متدین است و می‌خواهد به احکام دینش برسد، طبعاً به فقیه مراجعه می‌کند. طیب باید در مسائل دینش از فقیه توضیح المسائل و احکام بگیرد. فقیه هم در مسائل پزشکی باید از طیب نسخه بگیرد. همه‌ی اینها تقلید است.

ما در بنایی، نجاری، خیاطی، مخابرات، الکترونیک و... در همه جا، تقلید می‌کنیم. بدون تقلید ما نمی‌توانیم زندگی کنیم. در تمام شئون زندگی تقلید هست. دین هم کارشناس دارد. هر کسی که متدین است و می‌خواهد احکام دین را بفهمد ناچار است به فقیه، که کارشناس دین است، مراجعه کند. پس تقلید یک کار عقلایی است. یعنی عقلا در تمام شئون زندگی اجتماعی شان بر اساس تقلید کار می‌کنند. تقلید دستور قرآن هم هست که می‌فرماید:

...فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛^۱

اگر چیزی را نمی‌دانید از اهل ذکر سؤال کنید.

این آیه در دو جا آمده: در سوره‌ی نحل و سوره‌ی انبیاء. این یک دستور عقلی و عقلایی است که قرآن می‌فرماید: هرگاه شما مطلبی را نمی‌دانید، به داناتان آن مطلب مراجعه کنید و هر انسان عاقلی می‌فهمد که باید در آنچه نمی‌داند به شخص دانا مراجعه کند.

در مسئله‌ی وجوب خمس هم که قبلاً بحث کردیم، گفتیم که حفظ اساس دین منوط به حفظ فقهاست و حفظ فقها با حفظ حوزه‌های علمیه و حفظ حوزه‌ها هم با سهم امام پیوند خورده است و غیر از این راهی ندارد. مردم دیندار باید سهم امام را بدهند تا حوزه‌ها پایدار بمانند. ما هرگز نمی‌گوییم هر کسی که ادعای فقاقت کرد، سهم امام را به او بدهیم و از او تقلید کنیم. مسلمانان وظیفه دارند که فقیه واجد شرایط را بشناسند. راهش هم آسان است، مثال می‌آوریم تا مسئله روشن‌تر شود.

اگر کسی مبتلا به بیماری قلبی شد و برای درمان نیاز به پزشک متخصص داشت، آیا به هر کس که ادعای تخصص در پزشکی کرد مراجعه می‌کند؟ نه. آیا می‌تواند بگوید حال که طیب متخصص را نمی‌شناسم، پس با همین مرض می‌سازم تا بمیرم؟ مراجعه به هر مدعی تخصص در پزشکی و کنار آمدن با بیماری، هر دو خلاف عقل است و جایز نیست. چون بیماری قلبی دارد، ناچار است که تحقیق کند تا تشخیص بدهد که طیب حاذق کیست و به او مراجعه کند. در مسائل دینی و احکام شرع نیز همین‌طور

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۳.

است. یک فرد متدین که می‌خواهد احکام دینش را بشناسد و تقلید کند و سهم امام را بدهد، به هر مدعی فقاقت نمی‌تواند مراجعه کند و به صرف این که نمی‌شناسد هم نمی‌تواند بگوید: من که نمی‌شناسم اعلم کیست و صالح کیست؛ پس نه تقلید می‌کنم نه سهم امام را می‌دهم. این هم درست نیست. پس ناچار باید تحقیق کند و فقیه جامع‌الشرايط را بشناسد تا از او تقلید کند و سهم امامی را که ادایش واجب است به او پردازد.

اکنون به نمونه‌هایی از فقهای جامع‌الشرايط اشاره می‌کنیم. البته، در میان اینان کسانی هستند که در زهد و ورع، تالی مقام عصمت بوده‌اند. بزرگانی همچون شیخ طوسی، شیخ مفید، شیخ صدوق، علامه‌ی حلّی، خواجه نصیرالدین طوسی و...؛ اینها بوده‌اند که دین را تا به امروز حفظ کرده‌اند. اینها پس از انبیا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام از پاکان عالم بوده‌اند.

داستان

❁ صلاحیت برای مرجعیت

❁ دقت فراوان در توزیع سهم امام علیه السلام

❁ وسوسه‌ی شیطان

❁ خالص برای خدا

❁ تأثیر اخلاص در ادای خمس

صلاحیت برای مرجعیت!

مرحوم صاحب جواهر یکی از فقهای بزرگ شیعه است. ایشان یک دوره فقه استدلالی دقیق را در بیش از ۴۰ جلد کتاب نوشته‌اند که محصول زحمت سی ساله ایشان بوده است و این اثر، سفره‌ی گسترده‌ای است که حوزه‌های علمیه از آن تغذیه می‌کند. این مرد اگر دنیا دار بود هرگز نمی‌توانست این اثر عظیم را از خود باقی بگذارد. در حالات این مرد بزرگ نوشته‌اند که: وقتی در نجف به مرجعیت تام رسید، یکی از علما از تبریز حرکت کرد و به نجف رفت. وقتی شنید که ایشان مرجع شده، گفت: او صلاحیت داشت که به این مقام برسد. من خاطره‌ای از ایام جوانی و طلبگی‌شان دارم. آن موقع من از طرف مرجع وقت موظف بودم که میان آقایان طلاب، که در حوزه‌ی علمیه تحصیل می‌کردند، پول تقسیم کنم. حساب کردم دیدم نفری یک تومان به آنها می‌رسد. آن وقت به او که طلبه‌ای بیش نبود محمد حسن می‌گفتند. به او گفتم: محمد حسن، بیا این یک تومان هم مال توست. گفت: نمی‌گیرم. گفتم: چرا؟ گفت: من امروز فقط به دو ریال محتاجم. بیشتر نمی‌گیرم. گفتم: برای روزهای آینده‌ات نگه دار. گفت: نه، این کار را نمی‌کنم، چون روز آینده معلوم نیست که من زنده بمانم. گفتم: بسیار خوب! این یک تومان را بگیر و دو ریالتش را بردار. گفت: من پول خرد ندارم تا بقیه‌اش را بدهم. اگر داشتم که نمی‌گرفتم. ناچار شدیم از کفشداری حرم پول خرد کردیم و دو ریال به او دادیم. با این ورع و پرهیز، آن هم در سن جوانی، به مقام بزرگ مرجعیت تام امت اسلامی نایل شد.

دقت فراوان در توزیع سهم امام علیه السلام

برخی از علما آن قدر زهد و ورع و تقوا در امر سهم امام اعمال می کرده‌اند که تحمّل آن برای دیگران دشوار می شده است. مرحوم محدّث قمی (ره) در فوائد الرضویّه در حالات مرحوم کلباسی (ره)، که از علمای بزرگ اصفهان بوده است، نقل می کند:

ایشان که خود زندگی فقیرانه‌ای داشت و سختگیر بود، درباره‌ی دیگران نیز احتیاط شدید داشته است. اگر کسی می آمد و اظهار می کرد من نیازمندم می فرمود: یک شاهد عادل بیاور که نیازمند هستی. به گفتار خودش اکتفا نمی کرد. آن شاهد که می آمد، تازه او را هم به راحتی رها نمی کرد. می فرمود: شغلت چیست؟ بعد مسائل شرعی راجع به آن شغل را از او می پرسید. اگر بلد نبود می گفت: تو عادل نیستی و شهادتت مقبول نیست، چون کسی که در شغل خودش مسائل شرعی را بلد نباشد، گرفتار ربا و... می شود. اگر بلد بود و جواب می داد، دوباره او را قسم می داد که قسم بخور، من دروغ نمی گویم. بعد وقتی می خواست پول به آن شخص مستحقّ بدهد می فرمود: تو هم قسم بخور که پولی را که از من می گیری، فقط در ضروریّات زندگی خرج کنی و اسراف نکنی. او هم قسم می خورد. آن گاه به قدر خرج یک ماه به او می داد. نوشته‌اند مردی نزد ایشان آمد تا شهادت بدهد که فلان آدم محتاج است. فرمود: شغلت چیست؟ گفت: من غَسّالم، مرده شوری می کنم. مسائل

شرعی‌اش را پرسید که چطور مرده را غسل می‌دهی؟ او قدری در جواب دادن به ایشان به زحمت افتاد. بعد گفت: آقا، ما بعد از این که میت را غسل دادیم و کفن پوشانیدیم و خواستیم بند کفن را ببندیم، چیزی هم در گوش می‌گوییم. فرمود: چه می‌گویید؟ گفت: می‌گوییم خوشا به حالت که زود مردی و نیامدی نزد آقای کلباسی شهادت بدهی!

وسوسه‌ی شیطان

دین مقدّس از طرفی مردم را ترغیب می‌کند که به سوی فقها و علما بروید و از طرفی هم علما را تهدید می‌کند که دنیا دار نباشید. در این مورد امام صادق علیه السلام فرموده است:

← إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبًّا لِدُنْيَاهُ فَاتَّهَمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ فَإِنَّ كُلَّ مُحِبٍّ يَحُوطُ مَا أَحَبَّ؛^۱

هر وقت دیدید عالمی دنیا دار شد او را در مسائل دینتان متهم بدانید. در مسائل دینی به او اعتماد نکنید، زیرا هر محبّی دنبال محبوبش می‌گردد.

این جمله از حضرت مسیح علیه السلام نقل شده است:

← الدِّينَارُ دَاءٌ الدِّينِ وَ الْعَالِمُ طَيْبٌ الدِّينِ إِذَا رَأَيْتُمُ الطَّيِّبَ يَجْرُؤُ الدَّاءَ إِلَى نَفْسِهِ فَاتَّهَمُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ غَيْرُ نَاصِحٍ لِّغَيْرِهِ؛^۲

پول بیماری دین و عالم طیب دین است. هر وقت دیدید طیبی درد را به سوی خود می‌کشد به او اعتماد نکنید. طیبی که درد را می‌طلبد چطور می‌تواند درد دیگران را معالجه کند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱- المحجة البيضاء، للفيض الكاشاني، تهران، مكتبة الصدوق، ۱۳۳۹ ه. ش، جلد ۱، صفحه ۱۲۷.

۲- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۰۷؛ میزان الحکمه، جلد ۶، حدیث ۱۳۷۹۶.

← **أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا عَالِمٌ لَا يَنْتَفِعُ مِنْ عِلْمِهِ بِشَيْءٍ؛**

سخت ترین عذاب در روز قیامت برای عالمی است که علمش به

حال خودش هم نفعی نداشته باشد [چه برسد به دیگران].

بعضی از افراد در انفاقات مستحبّ خیلی جدّی هستند، اما در انفاق و

اجب بسیار سست و سهل انگارند. این هم وسوسه‌ی شیطان است. برخی انفاق

مال زیاد می کنند که به نظر خودشان بجا و شایسته است، اما طبق دستور شرع

عمل نمی کنند. به انفاق واجب که می رسند استکفاف می کنند و از ادای خمس

واجب به صورت های گوناگون امتناع می ورزند. گویی توجه ندارند که هزاران

عمل مستحبّی جای یک عمل واجب را نمی گیرد. میلیون ها تومان انفاقات

مستحبّ جای خالی یک تومان انفاق واجب را پر نمی کند. شب عاشورا تا

صبح سینه بزیند و اشک بریزد اما دو رکعت نماز صبح را نخواند، جهنمی

خواهید بود. شیطان هر کسی را به شیوه های مختلف وسوسه می کند. به

انسان های متدین که واقعا دستشان باز است و سخاوتمند هستند، از این راه

وارد می شود و می گوید: تو خودت بهتر می توانی موارد استحقاق را تشخیص

بدهی، خمس مال خودت را خودت به مستحقّین برسان. آن آقای متدین هم

توجه ندارد که فرموده اند اشتغال ذمه‌ی یقینی برائت ذمه‌ی یقینی

می خواهد؛ یعنی کسی که یقین دارد که ذمه‌اش به حقّ دیگری مشغول است،

باید طوری ادای حقّ کند که یقین به برائت ذمه حاصل شود.

پس شما به عنوان یک فرد متدین که یقین دارید ذمه‌ی شما مشغول به

حقّ امام است، باید طوری ادای حقّ کنید که یقین به رضای امام پیدا

در باره ی سهل
انگاری در نماز شکی
به معاقبه نیست ولی
داستان امام حسین
علیه السلام هم از
عجایب خلقت است
بنده جای استاد بودم
جمله ی دیگری می
گفتم

کنید. تشخیص شما در احراز رضای امام ملاک نیست. بنابراین چنانچه خمس را طبق تشخیص خودتان مصرف کنید، براءت ذمه حاصل نمی شود. مال امام باید در جایی که خود امام مشخص فرموده است به مصرف برسد و باید به دست فقیه جامع الشرائط برسد. حالا وقتی شما تحقیق کردید و ظن قوی پیدا کردید که این شخص، فقیه صالح است و سهم امام را به او دادید، اگر او به مصرف حق نرساند خودش مسئول است و ذمه ی شما پاک شده است؛ چون شما به قدر وسع و توان خود تحقیق کرده اید و ظن قوی حاصل شده که این فقیه صالح است و به او داده اید. اگر او برخلاف رضای خدا مصرف کرد، شما مسئول نیستید.

خالص برای خدا

اصل مطلب این است که در کارها اخلاص باید رعایت شود، نه آن که عجب و غرور دامنگیر آدمی بشود و تحقیر و توهین فرد دیگری پیش بیاید. کلمه‌ی **لله** هم که در آیه‌ی خمس مقدم شده (**فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ**) و خدا اوّل خودش را معرفی کرده که من خود دریافت کننده‌ی خمسم، شاید برای این باشد که دریافت کنندگان احساس حقارت نکنند و بدانند که خدا هم دریافت کننده‌ی خمس است. سهم سادات در ردیف سهم امام و خدا و رسول خدا **ﷺ** است و خدا هم خودش سهم می‌برد تا آنها احساس حقارت نکنند و پرداخت کنندگان خمس هم احساس غرور نکنند.

مردی که پول فراوانی به عنوان سهم امام آورده بود، خدمت امام صادق **علیه السلام** آمد. آن مرد با امکانات آن زمان، از راهی دور و با پذیرفتن خطر راهزن‌های در کمین که با قافله حرکت می‌کردند، زحمت فراوانی کشید تا خود را به مدینه و خدمت امام **علیه السلام** رسانید. وقتی آمد، امام **علیه السلام** احساس کرد که عجب و غروری او را فرا گرفته که من خیلی کار کرده‌ام که این همه پول آورده‌ام! عجب بیماری مهلک است و امام هم طیب حاذق. باید بیمار را معالجه کند و غرور و تکبر او را بشکند. لذا خادمشان را صدا زدند که بیا و آن تَشْت رختشویی را که در گوشه‌ی حیاط افتاده بیاور. وقتی آورد، فرمود: سرازیرش کن. وقتی سرازیر کرد، آن مرد دید که سکه‌های طلا و نقره و جواهرات فراوان از تَشْت فرو ریخت. تَلّی شد حایل میان این مرد و غلام

امام علیه السلام سپس فرمود: شما خیال نکنید که ما به شما نیاز داریم که از شما پول می گیریم. ما منت بر شما داریم که از شما می پذیریم.

إِنَّمَا نَأْخُذُ مِنْكُمْ مَا نَأْخُذُ لِنُطَهِّرَكُمْ؛

ما که از شما پول می پذیریم، برای این است که شما را پاک کنیم.

از کثافت تعلق و قذارت دل بستگی به دنیا شما را نجات دهیم. ما نیازی به این پول ها نداریم. کسی که اراده کند تشنه خالی پر از پول و جواهرات شود، به شما نیازی ندارد. اخلاص لازم است. مردمی که پول به عنوان خمس و سهم امام می دهند، باید خالصاً لوجه الله و امتثالاً لأمر الله پرداخت کنند.

تأثیر اخلاص در ادای خمس

مردم نیشابور سهم امام را جمع کردند و مبلغ زیادی شده بود. پنجاه هزار درهم نقره و سی هزار دینار طلا و دو هزار توپ پارچه که همه سهم امام علیه السلام بود. محمد بن علی نیشابوری که مرد معتمدی بود انتخاب شد تا آنها را خدمت امام کاظم علیه السلام ببرد. او پول‌ها را بسته بندی کرد. چند ورق هم نوشتند که در آن مسائلی را از امام علیه السلام سؤال کرده بودند، به این منظور که امام را از طریق جواب مسائل بشناسند. در زیر سؤالات هم جایی برای مُهر و موم کردن مشخص کردند و به او دادند و گفتند: اینها را ببر و این سؤال‌ها را بده، فردا هم بگیر. ببین اگر در این اوراق باز شده باشد، بدان که امام نیست. پول‌ها را برگردان و به او نده. اگر دیدی درش باز نشده، ولی جواب‌ها داده شده، بدان که امام است. پول‌ها را به او بده. وقتی خواست حرکت کند، پیرزنی عصاکوبان آمد و فقط یک درهم با یک کلاف نخ دستش بود که خودش آن را رشته بود. خجالت می کشید که دیگران این همه پول داده‌اند و او فقط یک درهم با یک کلاف نخ آورده. وقتی خواست بدهد، گفت:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ؛

حقّ وقتی داده می شود خدا از قبول آن ابا ندارد.

یعنی، من چیزی ندارم به جز همین یک درهم و این کلاف نخ، آنها را به خدا تحویل می‌دهم. این جمله را گفت و آن مرد هم آن را گرفت و وسط بارش انداخت و حرکت کرد. بعد از چند روز با زحمات فراوان به

مدینه رسید و با زحمت زیاد هم خانه‌ی امام علیه السلام را پیدا کرد، چون امام علیه السلام تحت نظر بود و به این سادگی نمی‌شد با ایشان ملاقات کرد. به هر حال، خانه‌ی امام را پیدا کرد و نزد او رفت. به محض آن که چشم امام به او افتاد، بعد از سلام و احوالپرسی فرمود: من جواب سؤال‌ها را داده‌ام. او تعجب کرد که من هنوز سؤال‌ها را به ایشان نداده‌ام، می‌فرمایند من جواب‌ها را داده‌ام. مرد وقتی بسته‌ی اوراق را باز کرد، دید در سؤال‌ها اصلاً باز نشده و مهر و موم سر جای خودش است، ولی جواب‌ها داده شده است. بعد فرمود: آن یک درهم شطیبه را بیاور. او هنوز نگفته بود که چه کسی پول داده و چقدر داده است. فرمود: آن یک درهم شطیبه را با آن یک کلاف نخش بیاور، بقیه را به صاحبانش برگردان.

مرد تعجب کرد که اولاً هنوز مسائل باز نشده، جواب‌ها داده شده بود و ثانیاً همه‌ی پول‌ها مردود است به جز این یکی. یک درهم را با کلاف نخ آورد و تحویل داد. امام علیه السلام موقعی که تحویل می‌گرفت، همان جمله را که شطیبه موقع تحویل دادن گفته بود فرمود:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ؛

بعد فرمود: سلام مرا به شطیبه برسان و این کیسه را که در آن چهل درهم است به شطیبه بده. او یک درهم سهم امام داد، امام علیه السلام هم چهل درهم به او هدیه داد و فرمود: چون شطیبه یک کلاف نخ برای ما فرستاده، من هم یک قطعه از جامه‌های کفنی خودم را، که خواهر من حلیمه با دست خود رشته است، برای او می‌فرستم. سلام مرا به او برسان و این کیسه‌ی چهل درهمی هدیه‌ی مرا به او بده و در مقابل کلاف نخ او، جامه‌ی کفنی خودم را

به او بده و به او بگو از آن روز که این کیسه‌ی درهم به دست می‌رسد تا نوزده روز دیگر زنده هستی. در این مدت شانزده درهم آن را خرج خودت کن، بقیه را هم صدقه بده. بعد برای نماز خواندن بر جنازهات من خودم خواهم آمد. آن مرد وقتی به نیشابور برگشت، دید آنهایی که پول به او داده بودند همه از دینشان برگشته‌اند و فَطْحی مذهب* شده‌اند و تنها شیطیه بر مذهب حقّ باقی مانده است. شیطیه همان گونه که امام علیه السلام فرموده بود، نوزده روز بعد از بازگشت آن مرد از دنیا رفت و امام علیه السلام طبق وعده برای نماز خواندن بر جنازه اش تشریف فرما شد.

وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

* فَطْحی مذهب: کسانی هستند که به امامت عبدالله اَفْطَح، فرزند امام صادق علیه السلام، معتقدند.

فهرست مطالب

۱.....	مقدمه‌ی مؤلف.....
۵.....	گفتار اول
۷.....	تبيين آيه‌ی خمس.....
۲۰.....	رابطه‌ی خمس و ايمان.....
۲۶.....	رابطه‌ی خمس و جهاد.....
۲۹.....	اختلاف در اصول عقايد.....
۳۷.....	گفتار دوم
۳۹.....	متعلق خمس.....
۴۵.....	خمس قانون فراگير.....
۴۷.....	معناى غنيمت.....
۵۳.....	عترت، مبین قرآن.....
۵۹.....	گفتار سوم
۶۱.....	موارد مصرف خمس.....
۷۲.....	چرا خمس فقط برای سادات؟.....
۸۱.....	تفاوت سهم امام <small>علیه السلام</small> و سهم سادات.....
۸۹.....	آیا سهم امام <small>علیه السلام</small> در زمان غیبت بخشیده شده؟.....
۱۰۶.....	پاسخ به انتقاد در امر تقلید و خمس.....

- ۱۱۳ **داستان**
- ۱۱۵ صلاحیت برای مرجعیت
- ۱۱۶ دقت فراوان در توزیع سهم امام علیه السلام
- ۱۱۸ وسوسه‌ی شیطان
- ۱۲۱ خالص برای خدا
- ۱۲۳ تأثیر اخلاص در ادای خمس